میکرو فیلم تهیه شد

۱۳۸۶/۵/۳
۱۳۸۶/۵/۳

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب جنگ کاغذ سمرقندی فرنگی جلد تماجی ترناکی

مؤلف متن جامع کاتب نسخه اش کرشناخته نشد محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر ۱۲۱۲ ق نوع خط نستعلیق تعداد سطر مختلف

جزء کتب اخبار زبان عربی فارسی عدد اوراق ۱۷۵

طول .... عرض .... شماره عمومی ۲۴۱۴۷

وقفی / خریداری ۱ تاریخ وقف / خریداری خرداد ۷۶

ملاحظات ....

۲۰۳

صاحب تقوی ک...

باشعار ...

تا ...

قال ...

الکت...

الصو...

کتبه ...

حاکم است قال رسول الله صلی الله علیه وآله ستفرق امتی ثلاثا
وسبعین فرقه کلهم فی النار الا فرقه که مستثنی لفظ فرقه است
و فرقه شیعه است
فرقه ۳۸۵ شیعه ۳۸۵
بالبینات والزبر المنیر

فی الصافی قال فی الکافی عن الصادق ع من اطاع رجلا فی معصیته فقد عبده
وعن الباقر ع من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق یروی عن الله
فقد عبد الله عزوجل وان کان الناطق یروی عن الشیطان فقد عبد
الشیطان ۵ فی البحار فی جلد المواعظ قال رسول الله صلی الله علیه وآله
کلمة الحکمة یسمعها المؤمن خیر من عبادة سنة وقال ع لا عیش
الا لرجلین عالم ناطق ومتعلم واع وقال ع العلم راس الخیر کله والجهل راس الشر کله

فی مجمع البحرین عن النبی صلی الله علیه السؤال سمی سؤالا در کتاب لئالی العلیه فی ترجمه جواهر السنیة للشیخ الحره
لان فیه سالت ذنوب المؤمنین ای ارتفعت وذهبت فی احادیث القدسیة این اشعار مسطور است

بسم الله الرحمن الرحیم اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهبا وتعرف صدق الناس فی نقل اخبار

فدع عنک قول الشافعی ومالک واحمد والمروی عن کعب الاخبار
ووال اناسا قولهم وحدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری
وایضا از بعض علویین از شیعیان در این معنی فرموده است
قل لمن حجنا بقول سوانا حیث فیه لم یاتنا بدلیل
نحن نروی اذا روینا حدیثا بعد آیات محکم التنزیل
عن ابینا عن جدنا ذی المعالی سید المرسلین عن جبرئیل
وکذا جبرئیل یروی عن الله بلا شبهة ولا تاویل
فتراه بای شیء علینا یتمنی غیرنا الی التفضیل تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

صاحب تقوی که باشد هوشدار گر تو میخواهی بگویم گوشدار معنی تقوی ز نیشه رستن است
با شعار نیستی پیوستن است پاک از آلایش هستی شدن هوشیار از حالت مستی شدن
تا نسازی دل را از غیر پاک کی ببینی آن جمال تابناک از مولف کتاب معراج السعاده میباشد

رباعی

خوی سعی نفست ار باز شود مرغ روحت با شیان باز شود
بس گر کس او بسوی علو بنهد بر درحت ملک نشیند و باز شود

قال فی الصافی قال امیر المومنین صلوات الله وسلامه علیه شعر
دواؤك فیك وما تشعر وداؤك منك وما تبصر وانت
الكتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر اتزعم انك جرم
صغیر وفیك انطوی العالم الاكبر وقال الصادق ع
الصورة الانسانیة هی اكبر حجة الله علی خلقه وهی الكتاب الذی
كتبه بیده الحدیث بدانکه این خبر شریف متفق علیه و حقیت مذهب شیعه
حاکم است قال رسول الله صلی الله علیه وآله ستفترق امتی ثلاثا
وسبعین فرقه كلهم فی النار الا فرقة که مستثنی لفظ فرقه است
و فرقه شیعه است فرقه ۳۸۵ شیعه ۳۸۵
بالبینات والزبر المنیر

٢

فی الصافی قال فی الكافی عن الصادق ع من اطاع رجلا فی معصیته فقد عبده
وعن الباقر ع من اصغی الی ناطق فقد عبده فان كان الناطق یروی عن الله
فقد عبد الله عز وجل وان كان الناطق یروی عن الشیطان فقد عبد
الشیطان ٥ فی البحار فی جلد المواعظ قال رسول الله صلی الله علیه وآله
كلمة الحكمة یسمعها المؤمن خیر من عبادة سنة وقال ع لا عیش
الا لرجلین عالم ناطق ومتعلم واع وقال ع العلم راس الخیر كله والجهل راس الشر كله

فی مجمع البحرین عن النبی صلی الله علیه الشول سمی شوالا لان فیه شالت ذنوب المؤمنین ای ارتفعت وذهبت
در كتاب لئالی العلیه فی ترجمه جواهر السنیه للشیخ الحر ره فی احادیث القدسیة این اشعار مسطور است

بسم الله الرحمن الرحیم اذا شئت ان ترضی لنفسك مذهبا وتعرف صدق الناس فی نقل اخبار
فدع عنك قول الشافعی ومالك واحمد والمروی عن كعب الاخبار
ووال اناسا قولهم وحدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری
وایضا از بعض علویین از شیعیان در این معنی فرموده است
قل لمن یحجنا بقول سوانا حیث فیه لم یاتنا بدلیل
نحن نروی اذا روینا حدیثا بعد آیات محكم التنزیل
عن ابینا عن جدنا ذی المعالی سید المرسلین عن جبرئیل
وكذا جبرئیل یروی عن الله بلا شبهة ولا تاویل
فتراه بای شیء علینا یبتغی غیرنا الی التفضیل تمت

رباعی

حیف باشد که عمر انسانی | چو بپایم بخوب خو بگذرد
آدمی میتواند از کوشش | کز مقام فرشته در گذرد

بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالى وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين
له الدين في المجمع للطريحي قدّه قال بعض المفسرين ومعنى الاخلاص هي القربة
الذي يذكره العلماء واصحابنا في نياتهم وهو ايقاع الطاعة خالصا
لله وحده فمنطوق الآية يدل على ان الامر منحصر في العبادة المخلصة و
الامر بالشئ نفي او مستلزم للنهي عن ضده كما تقرر في الاصول فيكون كلما
ليس بمخلص منهيا عنه فيكون فاسدا واورد عليه ان ذالك مخاطبة للكفار
فلا يعم غيرهم اللهم الا مع ملاحظة قوله وذالك دين القيمة واللام في
ليعبدوا زائدة كما في شرح الرضي وفي الحديث ذكر العمل الخالص والخالص في
اللغة كلما صفى وتخلص ولم يمتزج بغيره سواء كان ذالك الغير ادون
منه ام لا وقد خص العمل الخالص في العرف بما تجرد قصد التقرب فيه عن جميع
الشوائب ولا تريد ان يحمدك عليه الا الله وهذا التجريد يسمى اخلاصا في الله
والمخلص من العباد هو الذي لا يسئل الناس شيئا حتى يجده اذا وجد رضي واذا بقي عنده شئ اعطاه الله
فان لم يسئل الخلق فقد اقر لله بالعبودية واذا وجد فرضي فهو عن الله راض والله عنه راض واذا اعطا
فهو على حد الثقة بربه كذا في معاني الاخبار انتهى كلامه رفع مقامه

بسم الله الرحمن الرحيم قال السيد السند المرحوم المصطفى الحسيني المشهدي ابن الحاج سيد داود

يا سائلا من الورى حين اللقاء نقلا له | عما لقى صحب الكساء دار الفناء سمعا له
اما العلي راس الورى اردوا اذى ظلما له | اجروا دما في جبهة كسرا لها قتلا له
قد احرقوا الما من نارهم لما مضى بابا له | قد اوردوا ضرب الجفاء لطم العنا رو حاله
قد هيئوا حبل الاسى للمرتضى غصبا له | قد شققوا من سيفهم لما غدا قرنا له
قد نقبوا في معول من مجتبى فخذا له | قد قطعوا من سمهم لما سقى كبدا له
اما الحسين لا تسل اذ لن ترى مثلا له | قد ازعجوا فضرجوا في كربلا جسما له
ماذا اقول من ظماء او ما جرى رضا له | او راسه فوق القنا او من سبى اهلا له

تمت

از شیخ عبدالوهاب شعرانی است

بمحمدٍ و ببنته و ببعلها / و ابنیهما السبطین اعلام الهدی

فرج عن المکروب واکشف غمه / یا خیر من رفع العباد له یدا

اعدای نور را دهد خداوند
هر که کوران بنزینا شد

بسم الله الرحمن الرحیم در کتاب اساب النواصب از کتاب کاشف الحق نقل فرموده که
یکی از صلحاء بخدمت یکی از اهل بیت ع آمد و شد میکرد و از جمله دوستان ایشان ص۳
بوده نقل کرده که ابلیس را در فلان جزیره در فلان دریا بر روی سنگی دیدم
مینالید و میگفت شفیعی الی الله اهل العباء / وان لم یکونوا و الا فمن
شفیعی النبی شفیعی الوصی / شفیعی الحسین شفیعی الحسن ع
شفیعی التی حصنت فرجها / فصل علیها علی المنن
و بعضی گفته است مرا شفاعت این پنج تن بسند بود که روز
حشر باین پنج تن رهائی تن / مهین خلق و برادر و دختر و دو پسر
محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه حسین و حسن / ایا کسیکه شدی معتصم بآل رسول
زهی سعادت تو لا تخف و لا تحزن / و فردوسی علیه الرحمه گفته است
نبی و علی دختر و هر دو پور / گزیدم و زان دیگرانم نفور
ابا دیگران مر مرا کار نیست / جز این در مرا روی گفتار نیست
بدین زادم و هم بر این بگذرم / چنان دان که خاک پی حیدرم ۵

سرخیل توئی و جمله خیل اند
مقصود توئی همه طفیلانند

انساب النواصب است

در کتاب نفحات القدس از حضرت امام جعفر صادق ع روایت است که فرمود زنی بود
از جنیان نام او عفرانه دائم بخدمت پیغمبر ص آمد و شد مینمود و علم بیاموخت
و جنیان را تعلیم میکرد چند روزی خدمت سید کائنات نیامد آنحضرت حال
او را از جبرئیل ع پرسید جبرئیل گفت خواهرش در بحر اخضر وفات کرده است بآنجا
رفته بعد از چند روز عفرانه بیامد حضرت رسالت ص فرمودند از عجائبها چه
دیدی گفت یا رسول الله ابلیس را دیدم در بحر اخضر بر سنگ سفیدی ایستاده
و دو دست برداشته میگفت خداوندا تو سوگند خورده که مرا داخل دوزخ سازی
من صبر کنم تا مرا ابد دوزخ بری و سوگند خود را راست کنی بعد از آن گویم خداوندا
بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم که مرا از دوزخ
نجات دهی دائم که نجاتم دهی ابلیس را گفتم این چه دعاست گفت پیش از خلقت آدم
بهفت هزار سال این نامها را دیدم که بر ساق عرش نوشته بود دانستم که بهترین
خلقان نزد خداوند ایشان میباشند و هرکه ایشان را شفیع سازد حقتعالی حاجت
او را روا کند و هرکه پناه با ایشان برد از عذاب خلاص شود ۵

یَا اَهلَ بَیتِ رَسُولِ اللهِ حُبّکم فَرضٌ مِنَ اللهِ فِی القُرآنِ اَنزَلَهُ
کَفَاکُم فِی عَظِیمِ القَدرِ اَنَّکُمُ مَن لا یُصَلّی عَلَیکُم لا صَلوٰةَ لَهُ ۵

فی مدح نبینا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم

بَلَغَ العُلیٰ بِکَمالِهِ کَشَفَ الدُّجیٰ بِجَمالِهِ حَسُنَت
جَمیعُ خِصالِهِ صَلُّوا عَلَیهِ وَآلِهِ

ای آنکه بخلق پیشوائی بحر کرم و کبریائی
در مدح تو گفته ایزد پاک لولاک لما خلقت الافلاک

مصرع محمد شمع جمع آفرینش صلی الله علیه و آله

در تفسیر منهج الصادقین میفرماید در مجمع آورده که مفسران بر آنند که چون آیه انک میت وانهم میتون نازل شد رسول ص فرمود لیت شعری متی یکون ذالک

حق سبحانه وتعم این آیه فرستاد که اذا جاء نصر الله والفتح وچون این آیه نازل شد رسول ص در نماز میان تکبیر وقرائت سکوت میفرمود ومیگفت سبحان الله العظیم

وبحمده استغفر الله واتوب الیه ویرا گفتند یا رسول الله قبل از این با تکبیر نمیگفتی وباین طریق نماز نمیگذاردی فرمود اما ان نفسی نعت الی نفس من خبر کرد بمن

میرسانند پس بهای های بگریست گفتند یا رسول الله ص از موت میگریی وحال آنکه خدا تعم ذنوب متقدم ومتأخر تورا امرزیده قال فاین المطلع واین ضیق القبر وظلمة اللحد

واین القیمة والاهوال پس بعد از این آیه مدة یکسال دیگر بزیست وانگاه آیه لقد جائکم رسول من انفسکم الخ نزول یافت وآنحضرت پس از این شش ماه بماند وبعد از آن

بحج الوداع رفت در راه آیه یستفتونک فی النساء الخ فرود آمد ودر حین وقوف عرفات آیه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد وبعد از آن هشتاد ویک روز زیست ودر غدیر خم

آیه یا ایها الرسول بلغ الخ نازل شد چون این آیه فرود آمد امیر المؤمنین ع را قائم مقام خود کردانید وبعد از آن دو ماه الا بطول

هشتاد ویک روز آیه با فرود نزود آمد ودر عقب آن آیه واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله نازل شد واین [فی سورة البقرة] [ثم توفی کل نفس ما کسبت]

اخر آیه بود از قرآن که فرود آمد ورسول بعد از آن بیست ویک روز دیگر بماند وبروایتی نه شبانروز

وبنزد سعید ابن جبیر ومقاتل هفت روز بود در روز دوشنبه که دوم ربیع الاول بود وقت زوال شمس بدار مقام

البقاء انتقال فرمود وبروایت اصحاب ما دویم شهر صفر در سال سیزدهم از هجرت انتهی کلامه رفع

بسم الله الرحمن الرحیم قال مؤلف درر المسلوک فی احوال الانبیاء والاوصیاء والخلفاء والملوک

تالیف رئیس المورخین وامام المفسرین العالم العامل والسالک الناسک الشیخ احمد بن

الشیخ حسن الحر العاملی رحمة الله علیهم فصل فی ایام المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم

وهو محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن

قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن

ابن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد

بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن النبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل

بن ابراهیم خلیل الرحمن اسمه محمد صلی الله علیه وآله کنیته ابو القاسم

لقبه المصطفی مکان ولادته شعب ابی طالب یوم ولادته الاثنین شهر ولادته سابع عشر ربیع الاول

او ثانی عشره سنة ولادته عام الفیل ملک وقت ولادته انوشیروان اسم امه آمنة بنت وهب

نقش خاتمه الشهادتان عدد ازواجه خمسة عشر عدد اولاده ثمانیة مدة عمره ثلاث وستون

یوم وفاته الاثنین شهر وفاته لیلتین بقیتا من صفر او ثانی عشر ربیع الاول سنة وفاته

احدی عشر من الهجرة مکان وفاته مسجد المدینة سبب وفاته مرض قبض فیه مکان قبره مشهد

الآن ملک وقت وفاته هرقل اسم بوابه علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر ان عبد المطلب ولد

له اثنی عشر ولدا وست بنات وکان رای فی منامه آمرا له بحفر بئر زمزم فان جرهما کانت

طمته حین خرجوا من مکة فرای شدة حین حفره فنذر ان ولد له عشرة ذکور یعینونه

لینحرن احدهم عند الکعبة فلما من الله تعم علیه بذلک ضرب القداح فخرجت علی عبد الله

فعظم ذالک علی قریش لحبهم فیه وقالوا والله لا تفعل حتی نستفتی فیه فسئلوا امراة فی قریش متوعة کانت

اسمها سجاح وقيل قطبه فقالت كم الدية عندكم فقالوا عشرة من الابل فقالت يقدح مع عشرة
وكلما وقعت عليه يزداد الابل عليها مرة بعد اخرى ففعلوا ذالك عشر مرات وهي تقع عليه
حتى بلغت الابل مائة ثم فعلوا ذالك ثلاث مرات فوقعت على الابل ثم وثم حتى وقعت عليها ثلاثا فانجوا
وبقيت عند الكعبة لا يصد عنها احد ولذالك قال صلوات الله عليه انا ابن الذبيحين لان
الذبيح الاول جده اسماعيل ع والثاني ابوه عبدالله ع وتزوج عبدالله امنة بنت وهب بن عبد
مناف سيد بني زهره فحملت بسيد البشر صلى الله عليه وآله الغرر قالت امنة لم ارله ثقلا ورايت في
نومي انه خرج مني نور اضائت به الدنيا كما قيل كشف الدجى بجماله بلغ العلى بكماله حسنت
جميع خصاله صلوا عليه وآله ولذالك قال انا دعوة ابراهيم ع وبشارة عيسى ع ورؤيا
امي وتوجه عبدالله ليمتار فتوفي بيثرب وخلف خمسة اجمال وجارية حبشية هي
ام ايمن حاضنة رسول الله صلعم اسمها بركة زوجها رسول الله ع لما كبر لعبده
زيد بن حارثه فاولدها اسامة بن زيد وهتفت بامها هاتف انك حملت بسيد هذه
الامة فاذا وقع على الارض فسميه محمدا صلى الله عليه وآله وقولي اعيذه بالواحد من شر كل حاسد
ووضعته صلعم مختونا مسرورا مكحولا لسبع عشر ليلة خلت من ربيع الاول او لاثني عشر ليلة خلت منه
عام الفيل المحرم سنة احدى وثمانين وثمانمائة لغلبة الاسكندر على الصحيح وفي الليلة التي ولد
فيها ارتجس ايوان كسرى وسقط منه اربعة عشر شرافه وخمدت نار فارس ولم تخمد قبل
ذالك بالف عام وغاضت بحيرة ساوة وحرست السماء بالشهب ولد ع في تبر الارض
في البيت القديم ومقام ابراهيم في البلد الحرام والمشاعر العظام من اشرف واطهر نسب
في اكثر جيل واكرم قبيل في اسعد طالع واتمن ساعة في اجمل غرة وافصح امة
في اصدق صحب واعظم خطب فليس معه في المقاومة ضد ولا في المساواة حد وقال

لد

له جبرئيل يا محمد صلى الله عليه حرمت النار على ظهر انزلك وبطن حملك وحجر كفلك ور
اى الموبذان وهو القاضي للفرس في منامه ابلا صعابا تقود خيلا عرابا قطعت دجلة
وانتشرت في بلادها فلما اصبح كسرى ارسل خلف القاضي لارتجاس الايوان
فقص عليه المنام وقال لعل امرا يحدث من العرب فارسل عبد المسيح بن عمرو
الغساني فاخبره كسرى بما جرى من ارتجاس الايوان وخمود النيران فقال عبد المسيح
علم هذا عند خالي سطيح بالشام قال فاته واخبرني بجوابه فتوجه اليه وقدم عليه
وهو عند الموت فسلم عليه وحياه فلم يرد عليه جوابا فحكاه فانشده اشعارا
اصم ام يسمع غطريف اليمن ام فاد فاز ام به شاؤ العنن يا فاصل الخطة اعيت من ومن وكاشف الكربة عن وجه الغضن
اتاك شيخ الحي من ال سنن وامه من ال ذئب بن حجن رسول من ملك العجم يسري الوسن لا يرهب الرعد ولا ريب الزمن
يجوب بي الارض علنداة شجن ترفعني طورا وتهوي بي وجن
ففتح سطيح عينيه ونظر اليه وقال عبد المسيح على جمل يسيح اتى الى سطيح وقد
وافا على الضريح بعثك ملك بني ساسان لارتجاس الايوان وخمود النيران ورؤيا
الموبذان ابلا صعابا تقود خيلا عرابا قطعت دجلة وانتشرت في بلادها
واصلحت فسادها عبد المسيح اذا كثرت التلاوة وظهر صاحب الهراوة وفاض وادي
سماوه وغاضت بحيرة ساوة فليست الشام لسطيح شاما ولا العراق لبني ساسان
مقاما يملك منهم ملوك وملكات على عدد الشرفات وكل ما هو ات ات وقضى
سطيح وعاد عبد المسيح فلما عاد عبد المسيح بجواب سطيح قال انوشيروان الى ان يملك
منا اربعة عشر ملكا تكون امور فملك منهم الاربعة عشر من بعد انوشيروان
الى السنة التاسعة من خلافة عثمان واخذته حليمة بنت ابي ذؤيب السعدية ومضت به الى
بادية بني سعد ووجدت من الخير والبركة ما هو من بعض معجزاته روى ابن بابويه في كتاب اكمال
الدين عن ابي الحسن علي بن عثمان بن مرة بن مزيد المهدي المعروف بابي الدنيا معمر المغربي قال سمعت علي ع
يقول قال رسول الله صلعم كنت ارعى الغنم الى ان قال فاذا انا بثلاثة املاك جبرئيل وميكائيل وملك الموت فلما راوني

بسم الله الرحمن الرحيم قال العلامة المجلسي رضوان الله تعالى عليه في مجلد الاول من بحار الانوار
قد ثبت في الاخبار كونهم علة غائية لجميع المخلوقات وانه لولاهم اي المعصومين لما خلق الله
الافلاك وغيرها وقد ثبت في الاخبار ان جميع العلوم والحقايق والمعارف بتوسطهم
تفيض على سائر الخلق حتى الملائكة والانبياء والحاصل انه قد ثبت بعض الاخبار
المستفيضة انهم الوسائل بين الخلق وبين الحق في افاضة جميع الرحمات والعلوم
والكمالات على جميع الخلق فكلما يكون التوسل والاذعان بفضلهم اكثر كان
فيضان الكمالات من الله تعالى اكثر اول اللهم اجعلنا من المتوسلين بهم والعارفين
بحقهم صلوات الله عليهم اجمعين

في كشف الغمة عاش نبينا صلى الله عليه وآله كما ذكروا ثلاثا وستين سنة منها مع ابيه سنتان واربعة اشهر
ومع جده عبد المطلب ثمان سنين ثم كفله عمه ابو طالب بعد وفات عبد المطلب فكان يكرمه ويحميه
وينصره بيده ولسانه ايام حيوته وقيل ان اباه مات وهو حمل وقيل مات وعمره سبعة اشهر
وماتت امه وعمره ست سنين وروى مسلم في صحيحه انه صلى الله عليه وآله قال استاذنت ربي في زيارة قبر امي
فاذن لي فزوروا القبور تذكركم الموت وتزوج خديجة وهو صلى الله عليه وآله ابن خمس وعشرين سنة
وتوفي عمه ابو طالب وعمره ست واربعون سنة وثمانية اشهر واربعة وعشرون يوما
وتوفيت خديجة رضي الله عنها بعده بثلاثة ايام فسمى صلى الله عليه وآله ذلك العام عام الحزن واقام بمكة بعد البعثة
ثلاث عشرة سنين ثم هاجر الى المدينة بعد ان استتر في الغار ثلثة ايام ودخل المدينة يوم الاثنين
حادي عشر من ربيع الاول وبقي بها عشر سنين ثم قبض لليلتين بقيتا من صفر سنة احدى عشر من الهجرة

في در الملوك

الملوك

في در الملوك فلما بلغ نبينا صلى الله عليه وآله اربعين سنة ارسله الله تعالى الى كافة الخلق ناسخا
بشريعته الشرائع كلها فجاءه الملك بغار حرا لسبع وعشرين وكان لا يمر بحجر ولا مدر الا يقول
السلام عليك يا رسول الله صلى الله عليه وآله روى انه قال صلى الله عليه وآله كنت بحراء فنوديت يا محمد صلى الله عليه وآله فنظرت
عن يميني وشمالي فلم ار شيئا فنظرت فوقي فاذا الملك على العرش بين السماء والارض فرعبت
ورجعت الى خديجة فقلت دثروني فدثروني فنزل جبرئيل وقال يا ايها المدثر قم فانذر وربك
فكبر فايقن انه الوحي ثم قام النبي صلى الله عليه وآله يدعو الى الله تعالى واول من اسلم من الناس خديجة رضي الله عنها
ثم علي عليه السلام وعمره عشرة سنين ثم زيد بن حارثة اشتراه رسول الله صلى الله عليه وآله فاعتقه وتبناه وهبته
لخديجة رضي الله عنها فلقيه ابوه بعد ذلك واسلم وخيره رسول الله صلى الله عليه وآله زيد فاختار رسول الله صلى الله عليه وآله فقال الحا
يا معشر قريش اشهدوا ان زيدا ليس ابني فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اشهدوا ان زيدا ابني فكان زيد بن
محمد صلى الله عليه وآله ثم اسلم بعد ذلك عبد العزى وكنيته ابو فصيل فسماه رسول الله صلى الله عليه وآله عبد الله
وكناه ابو بكر وكانت له يد في بعض علوم الجاهلية كانساب العرب والتواريخ والانواء وتعبير
الرؤيا فاسلم بدعائه عثمان بن عفان وعبد الرحمن بن عوف وغيرهم ثم جماعة بعد جماعة بعضهم خوفا وبعضهم
طمعا وبعضهم حياء قال عثمان بن مظعون اني اسلمت استحياء من رسول الله صلى الله عليه وآله فكنت عنده فنزل قوله تعالى
ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون
فقر الاسلام في قلبي فاتيت عمه ابا طالب فاخبرته فقال يا ال قريش اتبعوا محمدا صلى الله عليه وآله ترشدوا فانه
لا يامركم الا بالرشد ومكارم الاخلاق واتيت الوليد بن مغيرة وقرأتها عليه فقال ان كان
محمد صلى الله عليه وآله قاله فنعم ما قال وان كان قاله ربه فنعم ما قال

۲

۲۹

بسم الله الرحمن الرحیم مدیحه در فضل جناب ختمی مآب از مرحوم وفائی

تا که خدائی کند خدای محمد — دست من و دامن ولای محمد

اللهم صل علی محمد و آل محمد

روضهٔ رضوان و حور جنت و غلمان — روز جزا کمترین عطای محمد

عاجز و محتاج و دردمند و فقیرند — هر دو سرا بر در سرای محمد

مهر و مه و عرش و فرش و لوح و قلم را — بود و بقا باشد از بقای محمد

قصهٔ لولاک را بخوان که بدانی — خلقت افلاک را برای محمد

حجر و حطیم و صفا و مروه و زمزم — جمله گواهند بر صفای محمد

کی چه سبی نارساست خلعت امکان — بر شرف قامت رسای محمد

داد بامکان شرف از آنکه خدا بود — عاشق و مشتاق بر لقای محمد

عالم ایجاد روز و شب همه خواهند — هر که با آیین خود ثنای محمد

بدر بهر مه هلال میشود از آن — تا که شود نعل کفش پای محمد

عارف کامل کسی بود که شناسد — قدر محمد ز اوصیای محمد

نیست وفائی وفائی ار نسپارد — جان ز وفا بر سر وفای محمد

صلی الله علیه و آله و سلم تمت ۵ و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

آدم صفی حق ز صفای محمد است — نوح از نجات یافتهای محمد است

موسی که با عصا شد مبعوث نیکتر است — یعنی ز جا بجا سرای محمد است

عیسی مریمی که مسیح زمانه بود — محتاج نسخهٔ ز دوای محمد است

با جمله ها بسلیمان رفعتش — مور یکی ز سایه‌گیر لوای محمد است

کونین فیض یافته نمود از وجود او — ایجاد کائنات برای محمد است

باشد ندیم عاجز مدح جناب وی

قران تمام وصف و ثنای محمد است

صلی الله علیه و آله و سلم

در جنات النعیم مرحوم حاجی ملا باقر طهرانی رحمة الله علیه مسطور است که نقل نمود در مقابل حضرت اقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله ایستاد و شهادت گفت و این اشعار را انشاد نمود بسم الله الرحمن الرحیم

صَلَّى العَلِيُّ ذُو العُلى عَلَيكَ يا خَيرَ البَشَر
اَنتَ النَّبِيُّ المُصطَفى وَالهاشِمِيُّ المُفتَخَر
بِكَ اهتَدَينا رُشدَنا وَفيكَ نَرجُوا ما اَمَر
وَمَعشَرٌ سَمَّيتَهُم اَئِمَّةً اِثنَي عَشَر
حَباهُمُ رَبُّ العُلى ثُمَّ صَفاهُم مِن كَدَر
قَد فازَ مَن والاهُمُ وَخابَ مَن عَفَى الاَثَر
عِترَتُكَ الاَخيارُ لي آخِرُهُم يَشفِي الظَّما
وَهُوَ الاِمامُ المُنتَظَر وَالتّابِعُونَ ما اَمَر
مَن كانَ مِنكُم مُعرِضًا فَسَوفَ يَصلى بِسَقَر

از مناقب ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن در اسامی گرامی حضرات ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین نقل شده

بِاَربَعَةٍ اَسماءُ كُلٌّ مُحَمَّدٌ وَاَربَعَةٍ اَسماءُ كُلُّهُمُ عَلي
وَبِالحَسَنَينِ السَّيِّدَينِ وَجَعفَرٍ وَمُوسى اَجِرني اِنَّني لَهُمُ وَلي

تمت

11

شاه پاسین و ماه برج طه محقق پادشاه عرش اسری بعز و مکرمت مقصود کونین بفرصت پادشاه قاب قوسین بصورت آفتاب و ماه افلاک بمعنی شاه تخت و بخت لولاک برنبایه مه ایوان املک بگو پاشه میدان افصح

هرچه گفتیم در اوصاف رسول ثقلین
همچنان هیچ نگفتیم که صد چندان است

رباعی

شاهیکه نمود بدر شق انگشتش
گوهر شده سنگ ریزها در مشتش
منشور رسالتش چه بنوشت خدای
زد مهر نبوت زاد بر پشتش

آن خواجه که قرب حق بود پایهٔ او
معراج بود بیت ترین پایهٔ او
بی خط زده است بر همه عالم نسخ
بی سایه و کائنات در سایه او

صلی الله علیه وآله وسلم تسلیما کثیرا کثیرا کثیرا آمین

[illegible]

۱۲

غ زبهت صوت نزهت معنی
بیادبر نبال الاعلی

بسم الله الرحمن الرحیم مجلسی ره در جلاء العیون میفرماید شیخ ابو الحسن بکری در کتاب انوار که در تاریخ ولادت سید ابرار تالیف نموده است
از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که حقتعالی بود و هیچ خلقی با او نبود پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود
محمد ص بود او را آفرید پیشتر از آنکه آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم ع
و حوا را بیافریند بچهار صد و بیست و چهار هزار سال پس چون نور پیغمبر ما را خلق کرد هزار سال نزد پروردگار خود
ایستاده بود و او را بپاکی یاد میکرد و حمد و ثنا میگفت و حقتعالی نظر رحمت بسوی او داشت و میفرمود تو مراد
و مقصود من از خلق عالم و تو برگزیده من از خلق من بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم اگر تو نمیبودی افلاک را
نمی آفریدم و هر که ترا دوست دارد من او را دوست دارم و هر که ترا دشمن دارد من او را دشمن میدارم پس نور آنحضرت
درخشان شد و شعاع او بلند شد پس حقتعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب
عزت و حجاب هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریاء و حجاب منزلت
و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب شفاعت پس حقتعالی امر نمود آنحضرت را که داخل شود در حجاب قدرت
دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان ربی الاعلی و در حجاب عظمت یازده هزار سال میگفت سبحان
عالم السر و اخفی و در حجاب عزت ده هزار سال و همچنین در هر حجاب مدتی و ذکری میفرمود مجملا پس حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که پس حقتعالی از نور پاک محمد ص بیست دریا آفرید از نور و در هر دریا علمی چند بود که بغیر از خداتعالی کسی نمیداند
پس امر فرمود نور آنحضرت را که فرو رود در دریای عزت و دریای صبر و دریای خشوع و دریای تواضع و دریای رضا
و دریای وفا و دریای پرهیزکاری و دریای خشیت و دریای انابت و دریای عمل و دریای مزید و دریای
هدایت و دریای صیانت و دریای حیا تا آنکه در جمیع آن بیست دریا غوطه خورد چون از آخر دریاها
بیرون آمد حقتعالی وحی نمود بسوی او که ای حبیب من و ای بهترین پیغمبران من و ای اول آفریدهای من و
آخر رسولان من تو شفیع روز جزا پس آن نور از برای سجده افتاد چون سر از سجده برداشت یکصد و بیست و چهار
هزار قطره از او ریخت پس خداتعالی از هر قطره از نور آنحضرت پیغمبری را آفرید پس آن نور را بر دور آنحضرت

۳۰

طواف میکردند و ذکر الهی میکفتند پس حق تعالی ندا کرد که ای ملائکه شما بکوئید مرا پس نور محمد صلی الله علیه و آله پیش از سایر
انوار ندا کرد که توئی انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک رب الارباب و ملک الملوک
پس خدا تعالی او را ندا کرد که توئی برکزیده من و دولت من و بهترین خلق من امت تو بهترین امتها است پس از
نور آنحضرت جوهری بیافرید و آن را بدو نیم کرد در یک نیم آن بنظر هیبت نظر کرد آب شیرین شد و در نیم دیگر نظر
کرد بنظر شفقت عرش را از آن آفرید و عرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور
کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید و بسوی قلم وحی کرد که بنویس توحید مرا پس قلم هزار سال مدهوش شد
از شنیدن کلام الهی چون بهوش باز آمد کفت پروردکارا چه چیز بنویسم فرمود که بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله
چون قلم نام محمد ص را شنید بسجده افتاد و کفت سبحان الواحد القهار سبحان العظیم الاعلی بعد سر برداشت و شهادتین را
نوشت و کفت پروردکارا کیست محمد ص که نام او را بنام خود یاد دادی و یاد او را بیاد خود مقرون کردانیدی حق تعالی
وحی نمود که ای قلم اگر او نمیبود ترا خلق نمیکردم و دنیا نمیآفریدم خلق را نکرد از برای او است او بشارت دهنده و ترساننده
و چراغ نور بخشنده و شفاعت کننده دوست من پس قلم از حلاوت نام آنحضرت کفت السلام علیک یا رسول الله
آنحضرت جواب فرمود که و علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته پس از آن رد سلام کردن سنت و جواب کفتن
واجب شد پس حق تعالی قلم را فرمود بنویس قضا و قدر مرا و آنچه خواهم آفرید تا روز قیامت پس خدا ملکی چند آفرید
که صلوات فرستند بر محمد و آل محمد و استغفار نمایند برای شیعیان ایشان تا روز قیامت پس حق تعالی از نور محمد ص
بهشت را آفرید و بچهار صفت آن را زینت بخشید تعظیم و جلالت و سخاوت و امانت و بهشت را برای دوستان و
اهل طاعت خود مقرر فرمود پس آسمانها را از دودی که از آب برخواست خلق کرد و از کف آن زمینها را خلق کرد
مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را خلق کرد که تا زمین قرار کرفت پس ملکی خلق کرد که زمینها را بر داشت
و سنکی عظیم آفرید که پای ملک بر روی آن قرار کرفت و کاوی عظیم آفرید که سنک بر پشت آن مستقر کردید
و ماهی عظیم آفرید که کاو بر پشت آن ایستاد و ماهی بر روی آب است و آب بر روی هوا است و هوا بر روی ظلمت
و آنچه بر روی در زیر ظلمت است بغیر از خدا کسی نمیداند پس عرش را بدو نور آفرید منور کردانید نور فضل و عدل (علم ظ)
و از فضل خوف و بیم و از علم رضا و خوشنودی و از حلم مودت و از سخاوت محبت را آفرید پس جمیع این صفات را
در طینت محمد ص و آله و اهل بیت آنحضرت تخمیر کرد پس بعد از آن ارواح مؤمنان امت محمد صلی الله علیه و آله را

آفرید

آفرید پس آفتاب و ماهتاب و ستارها و شب و روز و روشنائی و تاریکی و سایر ملائکه را از نور محمد صلی الله علیه و آله
آفرید پس نور مقدس آنحضرت را در زیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن کردانید و هفتاد هزار سال در بهشت
ساکن کردانید و هفتاد هزار سال دیکر او را در سدرة المنتهی ساکن کردانید پس نور آنحضرت را
از آسمان باسمانی منتقل کردانید تا باسمان اول رسانید پس در آسمان اول ماند تا حق تعالی اراده نمود
که آدم علیه السلام را بیافریند پس فرمود جبرئیل ع که نازل شود بسوی زمین و قبضه از خاک برای
بدن آدم فرا کرد پس ابلیس لعین سبقت کرفت بسوی زمین و بزمین کفت که خدا میخواهد که از تو
خلقی بیافریند و او را باتش عذاب کند پس چون ملائکه بیایند بکو پناه میبرم بخدا از آنکه از من
چیزی بکیرید که آتش را در آن بهره باشد پس چون جبرئیل ع نازل شد و زمین استعاذه نمود

ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم

ولادت اعلیحضرت رسول الله

١٤ مجلسی ره میفرماید در جلاء بدانکه اجماع علمای امامیه منعقد است برانکه ولادت با سعادت حضرت رسالت ص در هفدهم ماه ربیع الاول
شد و اکثر مخالفان در دوازدهم میدانند در کتاب عدد قویه گفته است که ولادت آنحضرت نزد طلوع صبح روز جمعه هفدهم ماه
ربیع الاول شد بعد از پنجاه و پنج روز از هلاک اصحاب فیل یا چهل روز یا یک سال بعد از آن و بعضی گفته اند که در همان روز بود و
مشهور آنست که در همان سال بود و بعضی گفته اند در زمان پادشاهی هرمز فرزند انوشیروان بود و طبری گفته چهل سال از
پادشاهی انوشیروان گذشته بود و مؤید این قول است آن روایت مشهور که حضرت فرمودند متولد شدم در زمان پادشاه العادل
عادل و در خانه خود متولد شد و حضرت آنخانه را بعقیل بن ابی طالب بخشید و عقیل آن را فروخت بمحمد بن یوسف
ابن بابویه بسند معتبر از عبدالله بن عباس روایت کرده که عباس پدر او گفت چون برادرم عبدالمطلب عبدالله علیه السلام
متولد شد در روی او نوری دیدم مانند نور آفتاب پدرم گفت این پسر را شانی بزرگ خواهد بود پس شبی در خواب
دیدم که از بینی عبدالله مرغ سفیدی بیرون آمد و پرواز کرد تا مشرق و مغرب عالم رسید پس برگشت تا بر بام کعبه نشست
پس همه قریش او را سجده کردند پس در امر او حیرت میکردند ناگاه نوری شد میان زمین و آسمان و مشرق و مغرب را فرو گرفت
چون بیدار شدم از کاهنه پرسیدم که در بنی مخزوم بود گفت ای عباس اگر راست باشد خواب تو بیرون آید از پشت عبدالله
پسری که مشرق و مغرب تابع او گردند عباس گفت بعد از این خواب پیوسته در فکر امر عبدالله بودم تا وقتی
که آمنه را بعقد خود در آورد و آمنه جمیل ترین زنان قریش بود و چون عبدالله برحمت الهی واصل شد حضرت رسول
از آمنه متولد شد نور از میان دو دیده آنحضرت لامع بود چون او را در بر گرفتم بوی مشک خوشبو که دیدم پس
آمنه مرا خبر داد که چون مرا درد زائیدن گرفت و شدید شد صداهای بسیار شنیدم از خانه که در او بودم که سخن
آدمیان مشابهت نداشت علمی از سندس بهشت دیدم که بر قضیبی از یاقوت آویخته بودند که میان آسمان
و زمین را پر کرده بود و نوری دیدم از سر آنحضرت ساطع شد که آسمان را روشن کرد و قصرهای شام را دیدم که
از بسیاری نور مانند شعله آتش شده بود و در دور خود مرغان بسیار مانند اسفرود میدیدم که بالها گشوده
بودند بر دور من و شعیره اسدیه را دیدم که گذشت و میگفت ای آمنه چها خواهند دید کاهنان و بتها از فرزند تو و جوان
بلندی را دیدم که از همه کس بلندتر بود و سفیدتر و نیکو جامه تر بود گمان کردم که او عبدالمطلب است نزدیک
من آمد و فرزندم را گرفت و آب دهانش را در دهن او گذاشت و طشتی از طلا داشت و شکم آنحضرت را شکافت

ودلش را بیرون نمود و از او شکافت و نقطه سیاهی از میان آن دل منور بیرون آورد و انداخت و کیسه بیرون
آورد از حریر سبز آن را گشود و در میان آن کیسه گیاهی بود مانند ذریره سفید آن دل مقدس را از آن پر کرد و بجای
خود گذاشت و دست بر آن شکم مبارک کشید و با آنحضرت سخن گفت و او جواب گفت و من سخن ایشان را نفهمیدم
مگر آنکه گفت در امان و حفظ و حمایت خدا هستی باشی به تحقیق پر کردم دلت را از ایمان و علم و یقین و
عقل و شجاعت تو بهترین بشر خوشحال کسیکه ترا متابعت نماید و وای بر کسیکه ترا مخالفت کند پس کیسه دیگر
بیرون آورد از حریر سفید و سرش را گشود و انگشتری بیرون آورد و بر میان دو کتف مبارکش زد که نقش
گرفت و گفت امر کرده الله مرا پروردگار من که بدمم در تو از روح القدس پس دمید و پیراهنی
در او پوشانید و گفت این امانت از انبیای دنیا که عبارت از انبیا بود که بدیدهای خود دیدم عباس گفت
کتفهایش را گشودم نقش مهر را خواندم در جلاء العیون است که شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که ابلیس لعنه الله
بهفت آسمان بالا میرفت و گوش میداد اخبار سموات را می شنید چون حضرت عیسی ع متولد شد او را از سه آسمان
منع کردند تا چهارم آسمان بالا میرفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد او را از همه آسمانها منع
کردند و شیاطین را به تیرهای شهاب از ابواب سموات راندند قریش گفتند میباید وقت گذشتن دنیا و آمدن
قیامت باشد که ما می شنیدیم اهل کتاب ذکر میکردند عمرو بن امیه که داناترین اهل جاهلیت بود گفت در صبح آن روز
که آنحضرت متولد شد هر بتی که در هر جای عالم بود برو افتاده بودند و ایوان کسری یعنی پادشاه عجم
بلرزید و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که آن را میپرستیدند فرو رفت و خشک شد و بهمان منوال
که خشک شد نزدیک کاشان وادی سماوه که سالها بود که کسی در آن آب ندیده بود و آب در آن جاری شده
بود و آب جاری شد آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود در آن شب خاموش شد و داناترین علمای
مجوس آن شب در خواب دید که شتر صعب چند اسبان عربی را میکشیدند و از دجله گذشتند داخل بلاد ایشان
شدند و طاق کسری از میانش شکست و دو حصه شد و آب دجله شکافته شد و در قصر او جاری شد و نوری
در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا به مشرق رسید و تخت هر پادشاهی در آن

صبح سرنگون شده بود و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت و علم کاهنان بر طرف شد
و سحر ساحران باطل شد و هر کاهنی که بود میان او و همزادش که داشت که خبرها را با او میگفت جدائی انداخت و قریش
در میان عرب بزرگ شدند آمنه خاتون گفت و الله که چون پسرم بر زمین رسید دستها را بر زمین گذاشت و سر سوی آسمان
بلند کرد و باطراف نظر کرد نوری از او ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و بسبب آن نور قصرهای شام را
دیدم و در میان روشنی صدائی را شنیدم که هاتفی میگفت زائیده شد بهترین مردم پس او را محمد صلی الله علیه و آله
نام کن و در آن وقت شیطان در میان اولاد خود فریاد برآورد تا همه نزد او جمع شدند گفتند چه چیز ترا از جا
برآورده ای سید ما گفت وای بر شما از اول شب تا حال احوال آسمان و زمین را متغیر می یابم میباید
که حادثه عظیمی در زمین حادث شده باشد که تا عیسی به آسمان رفته است مثل آن واقع نشده است پس بروید و بگردید و تفحص
کنید چه امر غریبی حادث شده است پس متفرق شدند و گردیدند و برگشتند گفتند چیزی نیافتیم آن ملعون گفت
استعلام این کار من است فرو رفت در دنیا و جولان کرد در تمام دنیا تا بحرم رسید دید که ملائکه اطراف
حرم را فرو گرفته اند خواست داخل شود ملائکه بانگ بر او زدند برگشت و کوچک شد مانند گنجشکی و
از جانب کوه حرا داخل شد جبرئیل ع گفت برگرد ای ملعون گفت ای جبرئیل یک حرف از تو سؤال میکنم بگو
که امشب چه واقع شده است در زمین جبرئیل گفت که محمد صلی الله علیه و آله که بهترین پیغمبران است امشب
متولد شده است پرسید که آیا مرا در او بهره هست گفت نه پرسید که آیا در امتش بهره دارم گفت
بلی ابلیس گفت راضی شدم و در روایت دیگر در جلاء العیون است که در شب ولادت با سعادت آنجناب هفتاد
هزار قصر از مروارید تر بنا کردند و آنها را قصور ولادت نامیدند و جمیع بهشتیان را زینت کردند
و ندا کردند که شاد شوید و بر خود ببالید که پیغمبر دوستان متولد گردید پس خندیدند و تا قیامت خندان
است و شنیده ام که یکی از ماهیان دریا که آن را طموسا میگویند و سید و بزرگ ماهیان است و هفتصد
هزار دم دارد و بر پشت آن هفتصد گاو راه میروند و هر گاوی از دنیا بزرگتر است و هر یک از
آنها هفتاد هزار شاخ دارند از زمرد سبز و آن ماهی از رفتار آنها خبردار نمیشود و آن ماهی برای شادی

آثار رفتار انها بر ولادت آنحضرت بحرکت آمد و اگر نه حقتعالی آنرا ساکن نمیکرد اینهمه هر آینه زمین را بر میکرد و اینکه
هیچ کوه نماند که کوه دیگر را بشارت نداد و بهم صدا به لا اله الا الله بلند کردند و جمیع کوهها خاضع شدند نزد
ابوقبیس برای کرامت محمد ص و اله و جمیع درختها تقدیس حقتعالی کردند با شاخها و میوها بشارت ولادت
آنحضرت در روایت دیگر جمیع دنیا در آنشب روشن شد و هر سنگ و کلوخی و درختی که بود خندید و آنچه در آسمانها
و زمینها بود همه تسبیح خدا تعالی کنند و شیطان گریخت و میگفت بهترین امتها و بهترین خلایق و گرامی‌ترین بندگان و بزرگترین
عالمیان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و در روایت دیگر حوض کوثر در بهشت باضطراب افتاد و هفتاد هزار قصر از
در و یاقوت بیرون افکند برای نثار ولادت آنحضرت و شیطان را به زنجیرها بستند و چهل روز او را در قلعه
محبوس کردند و عرش او را چهل روز در آب غرق کردند ابن شهرآشوب و صاحب کتاب انوار و غیر ایشان روایت
کرده اند که آمنه گفت چون نزدیک شد ولادت حضرت دهشتی بر من غالب شد و دیدم مرغ سفیدی را که بال خود را
بر دل من کشید تا خوف از من زایل شد و زنان دیدم مانند نخل بلندی که داخل شدند و از ایشان بوی مشک و عنبر
می‌شنیدم و جامهای ملون بهشتی در بر کرده بودند و با من سخن میگفتند و سخنان میشنیدم که بسخنان آدمی شبیه نبود
و در دستهای ایشان کاسها بود از بلور سفید و شربتهای بهشت در آن کاسها بود و میگفتند بیاشام ای آمنه
از این شربتهای بهشت و بشارت ترا به بهترین گذشتگان و آیندگان که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله چون از آن
شربت بیاشامیدم نوری که در رویم بود مشتعل گردید و سراپای مرا فرا گرفت دیدم چیزی مانند نور سفید میان
زمین و آسمان را پر کرده بود و صدای هاتفی را شنیدم میگفت بگیرید عزیزترین مردم را و مردانی چند دیدم که
در هوا ایستاده بودند و ابریقها در دست داشتند و علمی دیدم از سندس که بر پایه‌ای از یاقوت سرخ بسته بود و دیدم
بر بام کعبه نصب کرده بودند میان آسمان و زمین را گرفته بود و چون آنحضرت بیرون آمد رو بکعبه بسجده
افتاد و دستها بسوی آسمان بلند کرد و با حقتعالی مناجات میکرد و ابر سفیدی را دیدم که از آسمان فرود آمد تا آنکه
آنحضرت را فرو گرفت پس هاتفی ندا کرد که بگردانید محمد ص و اله را به مشرق و مغرب زمین و دریاها تا همه خلایق

او را بنام

او را بنام و صفت و صورت بشناسند پس ابر برطرف شد دیدم آنحضرت را در جامه پیچیده‌اند از شیر سفیدتر و
در زیرش حریر سبزی گسترده اند و سه کلید از مروارید سبز در دست دارد و گوینده میگفت محمد صلی الله علیه و اله
گرفت کلیدهای نصرت و سودمندی و پیغمبری را پس ابر دیگر فرود آمد و آنحضرت را از دیده من پنهان
کرد زیاده از مرتبه اول و ندای دیگر شنیدم که بگردانید محمد صلی الله علیه و آله را بمشرق و مغرب و عرض
کنید او را بر روحانیان جن و انس و مرغان و درندگان و عطا کنید باو صفای آدم ع و رقت نوح
و خلت ابرهیم ع و زبان اسمعیل و جمال یوسف و بشارت یعقوب و صدای داود و زهد یحیی ع
و کرم عیسی ع و چون برگشت حریر سفیدی دیدم که بر دست دارد و محکم پیچیده اند و شنیدم که گوینده
میگفت که محمد صلی الله علیه و اله جمیع دنیا را در قبضه تصرف خود گرفت و سه نفر دیدم که از نور و صفا
بمرتبه بودند که گویا خورشید از روی ایشان طالع بود و در دست یکی ابریقی بود از نقره و نافه مشکی در دست دیگری
طشتی بود از زمرد سبز و انطشت چهار جانب داشت و بهر جانب مرواریدی نصب بود و در دست سوم
حریر سفیدی بود پیچیده پس انرا گشود و انگشتری از میان آن بیرون آورد که شعاع آن دیدهارا حیران
میکرد پس آنحضرت را هفت مرتبه شست بآنچه در ابریق بود پس انگشتر را در میان دو کتفش او زد که نقش
گرفت و با او سخن گفت و حضرت جواب او را فرمود پس آنحضرت را دعا کرد و هر یک او را ساعتی
در میان بال خود گرفتند و آنکه آنها را نسبت بآنحضرت کرد رضوان خازن بهشت بود و در روایت کرده اند
که آنحضرت ناف بریده و ختنه کرده متولد شد در روایتی آنحضرت روزی آنقدر نمو میکرد که
دیگران در هفته نمیکنند و در هفته آنقدر نمو میکرد که دیگران در ماهی آنقدر نمو کنند در روایت
حضرت فاطمه مادر امیرالمؤمنین ع بنزد ابوطالب آمد و او را بشارت داد بولادت حضرت رسالت ع و غرائب
بسیار نقل کرد ابوطالب ع گفت سی سال صبر کن که فرزندی برای تو هم خواهد رسید که مثل این فرزند باشد در همه کمالات بغیر از پیغمبری

کتاب
در مناقب شاذان بن جبرئیل القمی ره میفرماید که داود گفت چون ثلثی از شب گذشت امر کرد خدا ایشان
جبرئیل ع که چهار علم از بهشت بیاورد بدنیا و نصب کند علم سبز را بر کوه قاف که نوشته شده است بران
بخط سفید دو سطر لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه واله و یک علم بر کوه ابو قبیس نصب
نماید که دو پرده داشته باشد بر یکی نوشته اشهد ان لا اله الا الله و بر دیگری الا دین الا دین محمد بن
عبد الله صلی الله علیه واله و یک علم بر پشت بام کعبه که دو پرده باشد و در او نوشته شده بر یکی طوبی لمن
آمن بمحمد صلی الله علیه واله والویل لمن کفر به الخ و یک علم بر بیت المقدس

در رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم

بر متتبعین در کتاب روضة الشهداء مبین میشود که بر خواطر زاکیه عقلای عالم و ضمایر منیره ۱۱۷
صافیه فضلای بنی آدم وضوح تمام دارد و ظهوری بالا کلام که لباس حیوة آدمیان مستعار است
و اساس عمر ایشان بغایت نا پایدار لیالی و ایام منازل مسافران راه وجود است و از عقبات
شهور و اعوام مراحل گذرندگان بادیه خونخوار دنیاست تا آنکه میفرماید ای عزیز من گل
این جهان رفیق خار است و ملش قرین خمار گنجش برنج پیوسته و عیشش بطیش باز
بسته راحتش با زحمت همخانه بود نعمتش با محنت دریک کاشانه عزتش با کربت
آمیخته مسرتش با مضرتش در آویخته و بر آمیخته نوش لطفش با نیش قهر است اثر تریاقش
نه ناجی زهر است و مناقبش باتفاق هم و ثاقتش بلا ثاقتش بافتراق اتفاقست عشرتش بی عسرة
وجود نگیرد و فرحش بی ترح طرح نمی پذیرد بیت جهان ز هر گلی بوی که خار است
خزانی از پی هر نوبهار است وصال غنچه بی خار جفا نیست چراغ لاله بی باد
فنا نیست اگر گنجی ببینی مار با اوست وگر خرما نماید خار با اوست گر از
وی لطف جوئی قهر با اوست وگر تریاق خواهی زهر با اوست نه سروی در چمن بینم نه شمشاد
که آوازه آزاده ایست آزاد کدامین سرو را از سربلندی که بار غم خم نگرد
از دردمندی هر که بار در صحرای وجود نهاد بی شبهه او را از رخنه فنا بیرون
باید رفت آن کیست که دل ننهاد و فارغ بنشست پنداشت که مهلتی و تأخیری هست
گو میخ مزن که خیمه می باید کند گو بار منه که رخت می باید بست هر سحرگاه
منادیان کارگاه قضا ندای دلگزای کل مخلوق سیموت بگوش هوش عالمیان

در یاد مرگ فرماید

نوخواند و هر صبحدم بگوش داعیان بارگاه تدرصدای مشقت انتمای
گلدسته ذوق سفوت باسماع جهانیان رساند یعنی هر آفریده شده زود
باشد که بمیرد و هر روزی خورنده بازدت زمانی او در آب فوت
و فنا بپزد پس ای خفتگان زمانه بیدار شوید که مرگ در کمین است
و ای مستان شبانه هشیار گردید که رجوع برب الارباب نزدیک است هیچ خانه
دیده که از روزنه او دود مرگ بر نیاید و هیچ ایوانه شنیده که شرفه او بقهر
اجل از پای در نیاید هیچ مجلسی و صلتی بوده که آیه لقد تقطع بینکم بر او نخوانند
و هیچ دو دوست دیده که آواز هذا فراق بینی و بینکم بدلیشان نرسانیده
اند بلک رحیل بر چهره اداخد ناصی کشیده و غبار کل من علیها فان
بر مفارق اسافل و اعالی نشانده اند همه را بار فوات کشید نیست و جمله را
شربت فنا چشید نلیست خاقان و امیر سلطان و وزیر منشی و دبیر غنی
و فقیر صغیر و کبیر جوان و پیر عالم و جاهل عاقل و غافل ناقص و
کامل نائم و قاعد و هابط و صاعد خفته و بیدار قوی و ضعیف وضیع
و شریف موحد و ملحد مقر و جاحد فاسق و زاهد کاهل و جاهد
همه در قبضه این بلا و چنگال این عنا برابرند در بارگاه حضرت سلطان
چه بی نوا براستان مرگ چه دربان چه پادشاه اگر درین جهان کسی را
حیوة ابد میسر و بقای سرمدی متصور بودی آن خلعت با قیمت بر قامت

استقامت

١٨

با استقامت انبیاء و رسل که هادیان سبل اند راست آمدی اگر اجل کسی را مهلت دادی
در باب بقا بر روی کسی گشادی بایستی که سرور انبیاء و سند اصفیاء جام فوات ننوشیدی
حق سبحانه جهت تسلی این امت عالی همت رقم موت بر صحیفه شریفه حیوتش
کشید که انک میت و انهم میتون برای دفع توهم بقاء در دنیا دعا این خطاب
مستطاب بگوش هوش رساند که وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد تمام
انبیاء و اولیاء و غیرهما که پیش از تو بودند شربت مرگ چشانیده ایم و ندای قل
یتوفیکم ملک الموت بلسان شنوانیده افان مت فهم الخالدون ایا
اگر تو بمیری دیگران باقی خواهند بود کل نفس ذائقة الموت
پس ارباب مصائب و بکاء و اصحاب نوائب و بلا واقعه هائله سید المرسلین
و حادثه نازله فوت و ارتحال خاتم النبیین صلعم بواجبی تامل نمایند دل و
جان دردمند و روح و روان مستمند ایشان با صبر و رضا قرین و با اطمینان
و تسلی هم نشین گردد منقولست که حضرت سید عالم صلعم از فحوای سوره فتح و آیه
کریمه الیوم اکملت لکم دینکم الخ خبر ارتحال از این عالم بی ثبات سریع الزوال
دریافت و شعشعه آفتاب شوق رب الارباب و ذوق مراجعت بوطن
اصلی و خیر المآب از مطلع ارجعی الی ربک بر نفس مقدس او تافت به یک ماه
پیش از آنکه وفات کند خواص اصحاب را بخانه طلبید چون نظر مبارکش بیکسان کرد گریه میکرد
پس از سر اهتمام بجهت حضار مجلسی رداء دعا بگسترانید و فرمود مرحبا بکم

[illegible] ولو كانت [illegible] المرسلين محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

وحیاکم الله جمعکم الله رحمکم الله حفظکم الله جبرکم الله نصرکم الله رفعکم الله
وفقکم الله تقبلکم الله هداکم الله وفاکم الله رزقکم الله وصیت میکنم شما را
بتقوی و پرهیزکاری از حضرت باری و شما را بخدا میسپارم و حقتعالی را
بر شما خلیفه خود میگردانم و میترسانم شما را از عقاب و بلا و ارباب
اصحاب را ازین کلمات بابرکات چنان مفهوم شد که سید عالم ع یاران را وداع
میفرماید در روایتست که قبل از فوت آنحضرت
بسه روز جبرئیل ع آمد و گفت پروردگار ترا سلام میرساند و مرا بتو
فرستاده از جهت اکرام و انضال تو و چیزی از تو میپرسد که خود را چگونه
می بینی پیغمبر ع فرمود یا امین الله خود را مکروب و مغموم و دردناک
می یابم روز دیگر جبرئیل ع آمد و همین پرسش نمود و همین جواب شنود
روز سوم نیز همین سوال واقع شد و یکی دیگر از قضایا آن بود که چون
مرض آنحضرت اشتداد یافت فرمود که آب بر من ریزید از هفت مشک سرناگشوده
که از هفت چاه پر کرده باشد که شاید خفتی حاصل و بیرون آیم و مردم را وصیتی فرمایم
بدستوری که فرموده بود مرتب ساختند و آنحضرت را بر طشتی بزرگ نشانیدند
و آب از آن مشکها بر سر وی میریختند تا وقتی که بدست مبارک اشارت فرمود
که بس اینچه گفته بودم بجای آوردید و مرا خفتی حاصل شد و بیرون فرمود و با مردم
نماز کردند و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای خداوند استغفار برای شهدای

احد کرد

بیان رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله

احد کرد در بعضی از کتب آورده اند که روزی در ایام مرض ام سلمه رض گوید که من گوش
بر بالین آنحضرت بودم و حضرت ص لب مبارک می جنبانید ام سلمه گوید که
من گوش فرا داشتم که چه میگوید با حقتعالی مناجات میکرد و میگفت که
اللهی امت مرا از آتش دوزخ نجات ده و حساب قیامت بر ایشان
آسان گردان من گفتم یا رسول الله ص شما را چه حالتست فرمود که
اندک زمانی بگذرد تو آواز من نشنوی ناگه حضرت امیر المؤمنین علی ع
از در درآمد و گفت یا رسول الله ص در واقعه دیدم که زرهی پوشیده بودم
ناگاه آن زره از من جدا شد حضرت ص فرمود که یا علی آن زرهی که پناه تو
بود من بودم وقت است که من درگذرم و تو تنها بمانی یا علی بعد از
من بسی امور منکر و هر چه بتو خواهد رسید باید که تنگ دل نشوی و صبر کنی
و چون ببینی که دیگران دنیا را اختیار کنند باید که تو دین و آخرت را
اختیار کنی و بدانکه اول کسیکه در لب حوض کوثر بمن خواهد رسید تو
خواهی بود بجمله ناگاه حضرت زهرا ع آمد گفت در خواب دیدم که
ورقی از مصحف دارم و میخوانم ناگاه آن ورق از نظر من غایب شد حضرت
ص فرمود که آن ورق منم که از چشم تو غایب خواهم شد در اثنای اینحال
حسنین ع علیهما درآمدند و گفتند ای جد بزرگوار هر یک از ما همان
در خواب دیدیم که تختی در هوا میرفت و ما در زیر آن تخت سرها برهنه کرده
میرفتیم حضرت ص فرمود که ای جانان جد آن تخت تابوت منست که بردارند و شما

در زیر آن فرق مبارک برهنه کرده و گیسوها پراکنده میرویدند ام سلمه رض میگوید
از این واقعات و تغییر شد کائنات ع خروش از اهل بیت برآمد و دیدها
از اثر هجران گریان شد و از ابن عباس رض منقولست که در روز وفات آنحضرت
حق تعالی امر فرمود ملک الموت را که بزمین رو نزد حبیب من محمد ص و بپرهیز
از آنکه بی اذن وی بدرون خانه نروی و از آنکه بی دستوری او قبض روح مطهر
وی نمائی ملک الموت با هزار ملک از اعوان خود همه بر اسپان ابلق سوار و جامهای
منسوج بدر و یاقوت پوشیده بدر خانه آنحضرت ص آمدند و در دست عزرائیل
نامه از پروردگار ع پس در بیرون خانه بصورت اعرابی بایستاد و گفت السلام
علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة دستوری دهید تا اگر از راه دور
آمده ایم تا بحجره در آییم فاطمه علیها السلام بر بالین آنحضرت بود جواب فرمود که حالا
ملاقات میسر نیست که پیغمبر خدا ص بحال خود مشغولست بار دیگر اذن طلبید و همان
جواب شنید نوبت سیوم دستوری خواست باواز بلند چنانچه هر کسی که در آنجا بود از
هیبت آن بلرزید حضرت رسالت ص بهوش آمد دیده مبارک بگشاد پرسید که
چه شمارا میشود فاطمه ع گفت یا رسول الله ص مردی غریب بصوت مهیب و صفتی عجیب بر در
ایستاده و اذن میطلبد و سه نوبت عذر خواستم و نمیشود حضرت فرمود که ای فرزند
آن شخص را دانستی که کیست گفت خدا و رسول ع داناتر است پیغمبر ص فرمود که او شکننده
لذاتست و قطع کننده مرادات و بیوه کننده زنانست و یتیم کننده فرزندانست این ملک
الموت است که بقبض روح بدین نوا آمده است و حرمت شمارا نگاه میدارد در پیش

[illegible]

[illegible]

بکشاد

بگشاد پس حضرت فاطمه ع گفت در آی خداوند ترا رحمت کند پس داخل شد مانند نسیم تند و سلام کرد با
بر اهل بیت رسالت در کتاب مستطاب جلاء العیون از کشف الغمه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده
که چون داخل شد نزدیک آنحضرت ص بالین نشست و گفت ای پیغمبر خدا ص من برسالت از جانب حق تعالی بنزد تو آمده
ام فرمود که تو کیستی گفت منم ملک الموت حق تعالی مرا فرستاده است که ترا مخیر گردانم میان آمدن او و برگشتن
بدنیا حضرت فرمود که مرا مهلت ده تا جبرئیل فرود آید با او مشورت نمایم پس جبرئیل ع نازل شد گفت
یا رسول الله ص آخرت بهتر است برای تو از دنیا و حق تعالی در آخرت از قرب و کرامت و منزلت و
شفاعت آنقدر بتو خواهد داد که خشنود گردی و لقای حق تعالی برای تو نیکوتر است از بقای دنیا و ابن
از ثعلبی روایت کرده است که ابوبکر به حضرت رسول ص آمد در وقتیکه مرض آنحضرت سنگین شده بود گفت
یا رسول الله ص اجل تو کی خواهد بود حضرت فرمود که حاضر شده است اجل من ابوبکر گفت بازگشت تو کجا است
فرمود که بسوی سدرة المنتهی و جنة الماوی و رفیق اعلی و عیش گوارا و جرعهای شراب قرب حق تعالی ابوبکر
گفت کی ترا غسل خواهد داد فرمود هر که از اهل بیت من نزدیک تر است بمن پرسید در چه چیز
ترا کفن کنند فرمود در همین جامها که پوشیده ام یا در حلهای یمانی یا در جامهای سفید مصری
پرسید که چگونه بر تو نماز کنند در اینوقت فریاد از مردم برخواست و در و دیوار بلرزه در آمد
حضرت فرمود که صبر کنید خدا عفو کند از شما چون مرا غسل دهید و کفن کنید مرا بر تختی بگذارید و
بر کنار قبر من ساعتی بیرون روید و مرا تنها بگذارید اول کسیکه نازل شود جبرئیل است پس میکائیل
پس ملک موت پس لشکرهای ملائکه همگی فرود میایند و بر من نماز میکنند پس شما فوج فوج بانجا
در آیید و بر من صلوات فرستید و سلام کنید و مرا آزار مکنید بگریه و فریاد و ناله و باید اول کسیکه
از امت بر من نماز کنند نزدیکان اهل بیت من باشند بعد از آن زنان و کودکان اهل بیت من
و بعد از ایشان مردم دیگر ابوبکر گفت کی داخل قبر تو خواهد شد فرمود هر که از اهل بیت من نزدیک
تر است با ملکی چند که شما ایشان را نخواهید دید پس فرمود برخیزید آنچه گفتم بدیگران برسانید

و ایضاً از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است که در بیماری آخر حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل ع هر روز و هر شب بر آنحضرت
نازل میشد و میگفت السلام علیک پروردگارت ترا سلام میرساند میفرماید چگونه می یابی خود را
حال آنکه ترا بهتر از تو میداند ولیکن میخواهد کرامت و شرف ترا زیاده گرداند چنانچه ترا بر جمیع خلق فضیلت
داده است و خواسته است که عیادت بیماران سنتی گردد در امت تو آنحضرت را وجعی بود در جواب میفرمود که درد دارم
و جبرئیل در جواب میگفت ای محمد ص بخدا که گرامی ترینیت نزد حقتعالی از تو در این تو را درد داده است که
دوست میدارد که صدای ترا بشنود و میخواهد که درجات ترا در آخرت بلند تر گرداند مجملاً پس حضرت فرمود که ای جبرئیل
ملک موت رخصت طلبید که بخانه من داخل شود من از او مهلت طلبیدم تا تو بنزد من بیائی جبرئیل گفت یا محمد ص پروردگار
عالمیان بسوی تو مشتاق است و ملک موت بغیر از تو از هیچکس رخصت نطلبید و نخواهد طلبید حضرت فرمود که ای جبرئیل
حرکت مکن تا ملک موت برگردد پس حضرت زنان و فرزندان خود را طلبید که با ایشان وداع کند و حضرت
فاطمه ع را امر فرمود که نزدیک من بیاید فاطمه پس آنحضرت را در بر کشید و بوسید و رازی در گوش او گفت
و چون حضرت فاطمه ع سر برداشت آب از دیدهای مبارکش ریخت پس حضرت بار دیگر او را بنزدیک خود طلبید
و در بر کشید و رازی در گوش او گفت چون سر برداشت خندان گردید پس زنان آنحضرت تعجب کردند
و چون از آنحضرت سؤال کردند فرمود اول مرتبه خبر وفات خود را بمن گفت باین سبب گریان شدم و در مرتبه
دویم فرمود که ای فاطمه جزع مکن که من از پروردگار خود سؤال کردم که اول کسیکه از اهل بیت من
بسوی من آید تو باشی و دعای مرا مستجاب گردانید و بعد از من در دنیا بسیار نخواهی ماند باین سبب شاد
و خندان شدم پس حضرت امام حسن ع و امام حسین ع را طلبید و ایشان را بوسید و آب از دیده مبارکش ریخت

و در جلاء العیون مجلسی میفرماید اکثر علمای خاصه و عامه را اعتقاد آنست که ارتحال سید انبیا بعالم بقا در روز دوشنبه
بوده است و اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که در روز بیست و هشتم ماه صفر بوده است و اکثر علمای عامه را از دوازدهم
ماه ربیع الاول گفته اند و خلافی نیست که در آن وقت از سن شریف آنحضرت شصت و سه سال گذشته بود
و سال دهم هجرت بود و از کشف الغمه نقل نموده که آنحضرت با پدر خود دو سال و چهار ماه ماند چون عبدالمطلب
وفات یافت هشت سال از عمر شریف گذشته بود بعد از آن عم او ابوطالب کفالت و حمایت او مینمود و بعضی
گفته اند که در وقت وفات پدر خود هفت ماهه بود و چون شش سال از عمر شریف گذشت مادرش جنابه آمنه خاتون
برحمت الهی واصل شد و چون عم او ابوطالب بریاض جنت رحلت نمود از عمر آنحضرت چهل و شش سال و هشت ماه
و بیست و چهار روز گذشته بود بعد از او بسه روز خدیجه خاتون از دنیا رحلت نمود باین سبب آنسال را عام الحزن
گفتند بعد از بعثت سیزده سال در مکه ماند سه روز یا شش روز در غار پنهان شد بعد از آن بسوی مدینه
هجرت نمود در روز دوشنبه یازدهم ماه ربیع الاول داخل مدینه شد و ده سال در مدینه ماند در بیست و هشتم
ماه صفر برحمت خالق قضا و قدر فایز گردید سال دهم هجرت از کلینی ره روایت کرده که در شبی که حضرت رسالت ص
بریاض جنت رحلت نمود بر اهل بیت آنحضرت دراز ترین شبها گذشت و چنان برایشان تنگ گشت که گمان کردند که
بر سر ایشان آسمانی نمانده یا بر روی زمین و در احادیث معتبره وارد شده است که آنحضرت بشهادت از دنیا رفت چنانچه صفار
بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که در روز خیبر زهر دادند آنحضرت را در گوشت بزغاله چون حضرت

لقمه تناول فرمود ان گوشت بسخن آمد و گفت یا رسول الله (ص) مرا زهرالوده اند پس حضرت در مرض
موت خود میفرمود که امروز پشت مرا درهم شکست ان لقمه که در راه خیبر تناول کردم و هیچ پیغمبر
و وصی نیست مگر انکه بشهادت از دنیا بیرون میرود و در روایت معتبر دیگر فرمود که زنی
یهودیه انحضرت را زهر داد و در ذراع گوسفندی بود و چون حضرت قدری از ان تناول فرمود
ان ذراع خبر داد که من زهرالوده ام پس حضرت ان را انداختند و پیوسته زهر در بدن انحضرت اثر میکرد
تا بهمان علت از دنیا رحلت فرمود و عیاشی به سند معتبر از حضرت صادق (ع) روایت کرده
است که عایشه و حفصه انحضرت را به زهر شهید کردند و محتمل است که هر دو زهر در شهادت
انحضرت دخیل بوده باشند (شیخ طوسی) بسندهای معتبر از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که انحضرت فرمود که
چون مصیبتی بتو برسد بیاد اور مصیبت رسول خدا (ص) که هرگز مردم چنین مصیبتی نرسیده و نخواهد رسید
هرگز ابن شهراشوب روایت کرده است که حضرت رسول خدا (ص) گفت یا علی هر کس مصیبتی برسد مصیبت مرا یاد
کند که ان عظیم ترین مصیبتها ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که جبرئیل (ع) برای حضرت رسول (ص)
چهل درهم از کافور بهشت برای حنوط انحضرت اورد پس جبرئیل و حضرت رسول (ص) ان را سه قسمت مساوی
فرمود و یک قسمت را برای خود نگاه داشت و یک قسمت را بعلی (ع) داد و یکی را بفاطمه (ع) و کلینی و
صفار و شیخ طوسی و ابن بابویه و قطب راوندی و دیگران بسندهای بسیار از حضرت امیرالمؤمنین و امام
محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده اند که حضرت رسول (ص) حضرت امیرالمؤمنین (ع)
را طلبید و فرمود یا علی چون بمیرم شش مشک اب بکش از چاه غرس پس مرا نیکو غسل بده با ان آب
و مرا کفن کن و حنوط کن و چون از غسل و کفن و حنوط من فارغ شوی گریبان کفن مرا بگیر و مرا
بنشان و هرچه خواهی از من سؤال بکن که هرچه بپرسی جواب بگویم حضرت چنین کرد و فرمود که در
این موضع نیز هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح میشود

[illegible]

[illegible]

قيل

كأن تحت الخضراء بلبل نبى

تنادى ناطق بين سواها

بلبل منام من حليلة من

وبلى من شى كلها وادها

بسم الله الرحمن الرحیم

در رساله بیان الآیات در علم زبر و بیّنات نقل فرموده که
مرحوم فتحعلی شاه مغفور از مرحوم مبرور حجة الاسلام رشتی شفتی
طاب ثراه سؤال نموده این شعر خواجه حافظ را منقولست

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت / و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت

جواب مرحوم سید محمد باقر حجة الاسلام طاب ثراه بقرار ذیل است

صاحبا در خالقی کاین بنده بس اندیشه داشت / یادم آمد آن سؤالی کان عزیز اظهار داشت
مطلب خواجه از این ابیات چه بود آنکه گفت / بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
فکر بسیاری نمودم لیک معلوم نشد / زانکه در شعرش بطون اسرارها بسیار داشت
نیم شب غواص کردیم بحر ابجدی / تا ببینم این صدف آیا چه در بار داشت
بلبلی برگ گلی شد سی و صد و شش بنگاه / با علی و با حسین با حسن معیار داشت
برگ گل باشد نشان از حالت شاه حسن / زانکه در وقت شهادت سبزه در منقار داشت
بلبلی باشد علی کز حسرت آن برگ گل / روز و شب اندر دعا خوش ناله‌های زار داشت
رنگ گل باشد نشان از حالت شاه کربلا / چونکه در وقت شهادت عارض گلنار داشت
این حساب ابجد و این دلیل ظاهری / این سخن را مدعی بنگر چرا انکار داشت

کفنا بوصی خود رسول مطلق نشناخت مرا کسی بغیر از تو حق   چون نشناخت کسی بغیر از من تو
نشناخت کسی تو را بغیر از من و حق   قال علی بن داود الاسترابادی رحمه
فی انساب النواصب فی مدح امام المشارق والمغارب مولانا علی بن ابی طالب علیه السلام

ای تخت خلافت بتو زیبنده و لایق   فرمان تو و حکم خدا هردو موافق
مولای تو با فسق مسلمان و موحد   اعدای تو با طاعت ملعون و منافق
از مهر تو هر دل که طلب کرد حمایت   فارغ ز حوادث شد و ایمن ز طوارق
از بعد نبی علیه السلام هر که بغیر از تو کند رو   در ملت اسلام بود خارج و مارق
پوشیده و پنهان نبود پیش ضمیرت   از هفت فلک تا بسمک هیچ دقایق

از کتاب مشارق انوار الیقین از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که دشمن علی علیه السلام بیرون
میاید از قبر در گردن او طوقی از آتش باشد و بر سر او شیاطین نشسته باشند و لعن کنند او را تا بصحرای
قیامت برسد و ایضا در آنکتاب از آنجناب صلی الله علیه و آله در حدیث طویلی فرمود این بزرگوار علیه السلام بحق آنکه مرا براستی
بخلق فرستاده که اگر یکی از شما بهر دو پا بایستد در میان رکن و حجر و مقام ابرهیم علیه السلام و عبادت حق تعالی
کند سه هزار سال قائم اللیل و صائم النهار باشد و بقدر رود نیل طلا داشته باشد و صرف کند همه را در راه
خدا و هم مردم بنده او باشند و آزاد کند ایشان را و بعد از آن شهید شود در میان صفا و مروه پس ملاقات کند خدا را
در روز قیامت دشمن دارد علی علیه السلام را خدا بقبول هیچ یک از عبادات او قبول نکند و او را سرنگون در آتش جهنم انداز

٣٤

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین رب وفقنا لما تحب و ترضی بحق محمد
و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم
الدین آمین یا رب العالمین و ما احسن قول الشاعر فی مدح مولانا و مقتدانا علی بن ابی طالب علیه السلام
اولوا النهی عجزت عن وصف حیدرة   والعارفون بمعنی ذاته تاهوا   ان ادعه بشرا فالعقل یمنعنی
واتقی الله فی قولی هو الله   و کذا قول بعضهم هو النبأ العظیم و فلک نوح   و باب الله و انقطع الخطاب
و قال بعضهم قیل لی قل لعلی علیه السلام مدحا   ذکره یخمد نارا موصدة   قلت لا اقدم فی مدح امرئ
حار ذو اللب الی ان عبده   والنبی المصطفی علیه السلام قال لنا   لیلة المعراج لما صعده
وضع الله بظهری یده   فاحس القلب ان قد برده   و علی علیه السلام واضع اقدامه
بمحل وضع الله یده   یکی از اهل علم که اسم او علی نام بادی بوده اند این رباعی را گفته است
گر مهر علی نباشد   گر منظر افلاک بود منزل تو   وز کوثر اگر سرشته گردد گل تو
گر مهر علی نباشد اندر دل تو   مسکین تو و کارهای بی حاصل تو
فی الانوار روی الصدوق قدس سره باسناده الی الصادق علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ان الله تبارک و تعالی جعل لاخی علی بن ابی طالب علیه السلام فضائل لا یحصی عددها غیره فمن ذکر فضیلة
من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و لو وافی القیمة بذنوب الثقلین
و من کتب فضیلة من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة
رسم و من استمع الی فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع و من نظر
الی کتابة فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال رسول الله صلی الله علیه

النظر الى علي بن ابي طالب عبادة وذكره عبادة ولا يقبل ايمان عبد الا بولايته والبرائة من اعدائه

وقد قيل لمعوية سل رجل من الشيعة فقال كم لابن ابي طالب من المناقب فقال كيف

اقول فيمن كتم شيعته مدائحه خوفا منك وكتم اعداؤه مناقبه حسدا منه وقد ظهر ما بين

الكتمانين ما ملاء الخافقين ۵ وفيه روى صاحب مشارق الانوار باسناده الى المفضل بن عمر

قال سألت ابا عبد الله ع عن الامام كيف يعلم ما في اقطار الارض وهو في بيته مرخى عليه ستره ثم قال

يا مفضل ان الله تعالى جعل فيه خمسة ارواح روح الحيوة وبها دب ودرج وروح القوة

وبها نهض وروح الشهوة وبها اكل وشرب وروح الايمان وبها امر وعدل و

روح القدس وبها حمل النبوة فاذا قبض النبي صلعم انتقل روح القدس الى الامام ع فلا يغفل

ولا يلهو وبها يرى ما في الاقطار وان الامام ع لا يخفى عليه شيء مما في الارض ولا ما في

السماء وانه ينظر الى ملكوت السموات فلا يخفى عليه شيء في الارض ولا همهمة ولا شيء

فيه روح ومن لم يكن بهذه الصفات فليس بامام والدلائل والاخبار الدالة

على هذا المطلب كثيرة جدا والذي اطلعت منها ازهى القحيث ۵ و در انتب النواصب است كه در

كتاب تحفة الابرار وبحر المناقب ولوامع الانوار از رسول خدا صلعم روايت شده كه فرمودند يا علي بدرستيكه اگر

بنده عبادت خدا مثل عبادت نوح ع كرده باشد و او را بقدر كوه احد طلا و صرف كند همه را در راه خدا و پياده از

منزل خود هزار مرتبه بحج رود و پس كشته بجفا وستم در ميان صفا و مروه و ترا دوست ندارد يا علي بوي بهشت

بمشام او نميرسد و داخل بهشت نميشود و عارف نيشابوري گفته شعر نبي گويد نويد بوي جنت

كسي كو با علي جويد عداوت هزاران سال پيوسته عبادت كند با حج و عمره در سخاوت

طلا مقدار كوهي گر كند صرف ميان مروه جان بازد باين صرف نباشد راه او در پيش احمد صلى الله عليه وآله

نيابد او بهشت حور و سرمد تمت

احمد مرسل كه نام اشتياق از فرش خاك بار عرش عزتش را عرش پيما كرده اند

خوش نواز نام شريفش نا شنيده سامعه تا صفي الله را تعليم اسماء كرده اند

ذكر نام نامي او زنده كرده مرده را ليك عيسي ملتان بر نام عيسي كرده اند

عاقلان از لمعه مشكوة شرع احمدي دل درون سينه هم چون طور سينا كرده اند

ابجد لوح دل طفلان كون علم اوست هرچه در ديباچه تقدير املا كرده اند

رباعي

اي مهر تو بر تمام عالم شده فرض بر ذمه امت است احسان تو قرض

بي مهر تو حق نميكند هيچ قبول روزيكه رسد نامه اعمال بعرض

از ديباچه كتاب حبيب السير در فضائل حضرت امير كبير بسياني كو شرابه شبير و شبر

نقل شده اين اشعار ابدار

امام امم بادشاه نجف

سپهر كرم مهر اوج شرف سر سروران هدايت نشان

چراغ دل رهنماي جهان دلش كان علم و كفش بحر جود

رخش افتاب سپهر وجود بعلم لدني چنان شد علم

كه حل كرد اشكال لوح و قلم ادا چون كنم وصفت اي مقتدا

كه وصف تو برتر بود از ادا كمال تو بيحد و غايت بود

ثناي ترا كي نهايت بود درود فراوان نثار تو باد

بر اولاد عالي تبار تو باد

تمت

سبحان ربك رب العزة عما يصفون سخن سنجي ... نقطه بلبل سخن صاحب سخن

سخن صاحب ... دارد

هر كسيكه هميشه ديده تر دارد

از خرمن عمر بيشتر بر دارد

از گريه ايام جواني مكذر

باران بهار منفعت ديگر دارد

اصل نفوس شده وان راه اينست

ترك مجموع ما سوى الله الست

ولقد اجاد ابو الفتح البستي في قوله

من كان للخير مناعا فليس له

على الحقيقة اخوان و اخدان

منجاد بالمال مال الناس قاطبة

اليه والمال للانسان فتان

در کتاب الزام النواصب وغیره مذکور است که حارث همدانی بیمار شد و حضرت امیر المؤمنین بعیادت او رفته
او را از ملاقات موت خائف و هراسان دید باین کلام معجز نظام او را بشارت داد و از آن خوف و ترس ایمن گردانید

عربیة یا حارُ همدان من یمت یرنی　　من مؤمنٍ او منافقٍ قبلاً
یعرفنی طرفه واعرفه　　بنعته واسمه وما فعلا　　وانت عند الصراط معترضی
فلا تخف عثرةً ولا زللاً　　اقول للنار حین توقف فی العرض　　ذریه لا تقربی ذا الرجلا
ذریه لا تقربیه ان له　　حبلاً بحبل الوصی متصلاً　　اسقیک من باردٍ علی ظماءٍ
تخاله فی حلاوة العسلا　　هذا لنا خالصٌ لشیعتنا　　اعطانی الله فیهم الاملا

رباعی
ای کشتی کر من یمت یرنی　　قول علی لحارثٍ عجب　　کم ثم اعجوبة له حملا
جان فدای حدیث دلجویت　　کاشکی روزی هزار مرتبه من　　مردمی تا که دیدمی رویت

ودر تفسیر علی بن ابراهیم و در کشف الغمه آورده است که اسماعیل بن محمد حمیری که بسید اشتهار دارد اما علوی نبوده و در اول طریق غیر اثنی عشری داشته
چون بخدمت حضرت صادق ع او را از آن طریق گردانید و بشرف طریقه شیعه اثنا عشریه مشرف گردید و قصاید بسیار در مدح اهل بیت دارد
حسین بن عون گفت که در وقت بیماری سید بعیادت او رفتم انعاما وقتی بود که در حال احتضار بود موافق و مخالف قبیلها در نزد او بودند
ناگاه نقطه سیاهی در صورت او ظاهر شد و تمام صورتش را فرا گرفت و مخالفین زبان بشماتت گشودند و مؤمنین متحیر و متعجب گردیدند که ناگاه
نقطه سفیدی بر بالای آن سیاهی ظاهر شد و کم کم می افزود و سیاهی محو میشد تا تمام روی او سفید گشت در غایت نور و ضیاء و در آن حال چشم
گشود و گفت کذب الزاعمون ان علیا لا ینجی محبه من عقاب قد وربی دخلت جنة عدن و عفا لی الاله عن سیئاتی فابشروا الیوم اولیاء علی ع
دروغ گفتند آنها که گمان کردند که علی نجات نمیدهد دوستان را از عقاب بخدا قسم که داخل بهشت عدن شدم و عفو نمود حضرت معبود گناهان مرا پس بشارت دهید
وتولوا علیا حین الممات　ثم من بعده تولوا علیا بنیه　واحداً بعد واحد من الصفات　انگاه کلمه شهادت گفته جان تسلیم نمود
امروز دوستان علی و تولی کنید بحضرت امیر المؤمنین و پسران پسندیده اش که بصفت امامت و هدایت خلق آراسته باشند ٥

بسم الله الرحمن الرحیم فی مصائب المعصومین قال روی النجار عن الاعمش عن جعفر بن محمد ع عن
ابیه عن جده علیهم السلام قال قال النبی ص لیلة اسری بی الی السماء فبلغت السماء الخامسة
نظرت الی صورة علی بن ابی طالب ع فقلت حبیبی جبرئیل ما هذه الصورة فقال جبرئیل
یا محمد صلی الله علیه و آله اشتهت الملائکة ان ینظروا الی صورة علی ع فقالوا ربنا ان
بنی آدم فی دنیاهم لیتمتعون غدوة وعشیة بالنظر الی علی بن ابی طالب ع حبیب
حبیبک محمد صلی الله علیه و آله و خلیفته و وصیه و امینه فمتعنا بصورته
قدر ما تمتع اهل الدنیا فصور لهم صورة من نور قدسه عز و جل فعلی ع بین ایدیهم
لیلا ونهارا یزورونه و ینظرون الیه غدوة وعشیة قال فاخبرنی الاعمش عن
جعفر بن محمد ع عن ابیه قال فلما ضربه اللعین ابن ملجم علی راسه بدت تلک الضربة
فی صورته فی السماء فالملائکة ینظرون غدوة وعشیة ویلعنون قاتله ابن ملجم علیه اللعنة
فلما قتل الحسین بن علی ع　امام شافعی محمد بن ادریس میگوید

لو ان المرتضی ابدی محله　　لخر الناس طراً سجداً له
هر گاه جناب مرتضی علی آشکار کند مقام رفعت خود را　　هر آینه مردم همه بآنحضرت سجده خواهند نمود
کفی فی فضل مولانا علی علیه السلام　　وقوع الشک فیه انه الله
کفایت است در مدح و فضل مولای ما حضرت علی مرتضی علیه السلام　　که واقع شد از برای بعضی از مردم که او خدا است
ومات الشافعی ولیس یدری　　علی ربه ام ربه الله
و شافعی مرد و ندانست که علی پروردگار اوست یا خداوند پروردگار اوست

ها علیٌ بشرٌ کیف بشر ربّه فیه تجلّی وظهر هو والمبدأ شمسٌ وضیاء
هو والواجب نورٌ وقمر اذن الله وعین الباری بالله صاحب سمعٍ وبصر
فلکٌ فی فلکٍ فیه نجوم صدفٌ فی صدفٍ فیه درر حبّه مبدأ خلدٍ ونعیم
بغضه مبدأ نارٍ وسقر مظهر الواجب بالممکن صورة الجاعل بالمظهر

اسد الله اذا جال وصال ابو الایتام اذا جاد وبرّ
ایها الخصم تذکّر سندا متنه صحّ بنصٍّ وخبر
اذ اتی احمد فی خمّ غدیر بعلیٍّ وعلی الرحل نبر
قال من کنت انا مولاه فعلیٌّ له مولی ومفرّ
ودّه اوجب ما فی القرآن اوجب الله علینا وامره

السلام ای سایه‌ات خورشید رب العالمین آسمان عز و تمکین آفتاب داد و دین
مغنی هر چار دفتر خواجه هشت خلد داور هر شش جهت اعظم امیر المؤمنین
عالم علم سلونی شهسوار لوکشف ناصر حق نفس پیغمبر امام راستین
صورت معنی فطرت معنی ایجاد خلق سرفراز نسل آدم نفس خیر المرسلین
مقصد تنزیل و بلغ مظهر اسرار غیب مطلع تلوه و شاهد مقطع حبل المتین
صاحب یوفون بالنذر آفتاب انما قرة العین لعمرک نازش روح الامین
از عطا اعطی دست فیاض تو دریا مستفیض وز ریاض تربت طبع تو رضوان خوشه‌چین
در جهان از راه حشمت چون جهان در جهان بر زمین از راه رفعت آسمانی بر زمین
صاحب دیوان امارت موسی دریاشکاف پرده‌دار بام قصرت عیسی گردون‌نشین
نقش‌بند کاف و نون از بدو فطرت تا کنون تا کشیده چون مه رخسار تو نقشی متین
تا شنیده از زمان مهد تا باقی عمر بر رضای حق ز تو حرفی کرام الکاتبین
مثل تو چون شبه ایزد در همه حالی محال در وجود ممکنت الا رحمة للعالمین ۵

از منشئات ملا جلال دوانی علیه رحمة الله الباری

ثانی الفست احد از او جوی مدد   وانکه بشمار ببینات بعدد

بنگر که علی است فالعلی سر الله   اذ قال الله قل هو الله احد

وارشواهد این سر است که حضرت عقل کل و هادی سبل صلی الله علیه واله وسلم فرمودند مثل علی بن ابی طالب فیکم مثل قل هو الله احد فی القران ۵

ز القاب انشاه والا تبار   ندانم کدامین نمایم شمار
لقبهای شایسته بوتراب   نگنجد بچندین هزاران کتاب
اگر جمع گردند جن و ملک   ورق آورند از طباق فلک
قلم گردد اشجار و دریا مداد   نیارند حرفی از انشاه یاد ۵

بسم الله الرحمن الرحیم

هو اعظم اسماء حق لم یزلی   ها ثابت واو غایب این رمز جلی است
از بسط و تر افعش چه تعداد کنی   اسم عددش مطابق نام علی است ۱

نی میم محمد صلی الله علیه وآله و فی عین علی   معنی بعلاه مؤمن کل ولی
من عدهما بابجد یلقیهما   مجموعهما مطابق لاسم علی

علی یا بی بهر اسمی معین   بکن همچند اعدادش درین فن
بیفزا یک بکن ده عشر مضروب   بطرح بیست بر بر یازده زن

در شان علی آیه بسیار آمد   یا رب که شنید و که خریدار آمد
آنکس که شنید و دید مقدار علی   چون حرف مقطعات ستار آمد

عنایت است
یا مرتضی علی کرمت بی نهایت است　　دست مرا بگیر که وقت عنایت است

فی مدح مولانا علی علیه السلام　　ای دل بعلی اگر تولا نکنی　　در دیده صاحب نظران جا نکنی
مردانه بیا و دل علی بیعت کن　　تا در صف حشر روی رسوا نکنی
در انیس الواعظین است
شد سر یداللهی علی عالی قدر　　محیط عالم دانش جهان حلم و وقار　　زفیض خنده لطفش که کیمیا اثر است
بگاه لجه قهر شکوه هست محو آثار جحیم　　شاخ گلی در حدیقه احسان　　بهشت مشت خسی در شکوفه اعصار و دیهیم
هر چه از وصف کمالش بزبان آورند　　قطره دان که ز دریا بمیان آورند　　هیچ پیری نشنیده است بصد عمر دراز　　این خبرها که از این طرفه جوان آوردند
گویی اورا مکرمتها است که از عالم قدس　　گو بیا خلد برین را بجهان آوردند

لدنا نخل کمیت نهال　　دار محرم سرازل　　طاوس باغ لم یزل　　عنقای قاف کبریا
در بابت کانم ادم زدی　　رند نامه عمرم نبه　　بنشنم زبار غم دو شه　　دلت شفاعت کن شما
ابقع　ایجراغ ماه تابان ماه شبانه کوی شما　　مشعل خود مشتعل بر صبح از روی شما
کر شمارا نیست باری سوی جانها بهر جان　　روی دلها هست از جان ها روز و شب سوی شما
آتشی کز شعله در کردید در طور کلیم　　شعله بود از شرار گرمی خوی شما
سبحه را زنار کرد و خرقه در آتش بسوخت　　هر که دید آن خط زلف و خط و خال هندوی شما
نافه آهوی ختن چون غنچه گشته غرق خون　　نافه تا یافته از تار گیسوی شما
گر خریداران خراج عالم ارند بیش　　کی در این سودا فروشم تاری از موی شما
در کتاب انیس الواعظین است انه علیه السلام　　پایه قدر او از آن بیشتر است
که توانم ادای او کردن　　بلکه نتوان بصد هزار زبان　　عشر اوصاف او بیان کردن

المسلوک
قال فی در المسلوک قال صفی الدین الحلی رة　　جمعت فی صفاتک الاضداد　　فلهذا عزت لک الانداد
زاهد حاکم حلیم شجاع　　باسل فاتک فقیر جواد　　شیم ما جمعن فی بشر قط　　ولا حاز مثلهن العباد
ظهرت منک للوری مکرمات　　معجزات فاقررت بفضلک الحساد
ان تکذب بها عداک فقد　　کذبت من قبل قوم نوح وعاد
جل معناک ان یحیط به الشعر　　ویحصی صفاتک النقاد

فی انوار النعمانی قال ورد صاحب بستان الکرامة ان النبی صلی الله علیه وآله کان جالسا وعنده جبرئیل ع فدخل علی علیه السلام فقام له جبرئیل ع فقال النبی صلی الله علیه وآله اتقوم لهذا الفتی فقال له نعم ان له علی حق التعلیم فقال له النبی صلی الله علیه وآله کیف ذلک التعلیم یا جبرئیل فقال لما خلقنی الله تعالی سألنی من انت وما اسمک ومن انا وما اسمی فتحیرت فی الجواب وبقیت ساکتا ثم حضر هذا الشاب فی عالم الانوار وعلمنی الجواب فقال قل انت ربی الجلیل واسمک الجلیل وانا العبد الذلیل واسمی جبرئیل ولهذا قمت له وعظمته فقال النبی ص کم عمرت یا جبرئیل فقال یا رسول الله یطلع نجم من العرش فی کل ثلثین الف سنة مرة وقد شاهدته طالعا ثلثین الف مرة تمت

یا امیر المؤمنین یا ذا النعم　　یا امام المتقین یا ذا الکرم
انما جئناک فی حاجاتنا　　لا تخیبنا وقل فیها نعم
بدوستی تو گر خلق جمع گشتندی　　بروز حشر نبودی غم سؤال و جواب
جائیکه همچو سیمرغ جبرئیل پر بریزد　　در پیش او چه باشد پرواز یک کبوتر
جائیکه عقاب پر بریزد　　از پشه لاغری چه خیزد

قال في مصائب المعصومين لما اشتهر ان الفضل ما شهدت به الاعداء فلنذكر فضائل امير المؤمنين ع ومحبته بما روى

عن جامع الاخبار عن عثمان بن عفان عن عمر ابن الخطاب عن ابي بكر ابن ابي قحافة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول ان الله تبارك وتعالى خلق من نور وجه علي بن ابي طالب عليه السلام ملائكة يسبحون ويقدسون ويكتبون ثواب ذالك لمحبيه ومحبي ولده وبما روي في العوالم عن عائشة قالت رايت ابابكر يكثر النظر الى وجه علي عليه السلام فقلت يا ابة اراك تكثر النظر الى وجه علي ع فقال يا بنية سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول النظر الى وجه علي عليه السلام عبادة

یا علی کفنی که درمانی بفریادت رسم یا علی درمانده ام اکنون بفریادم برس

بیان ولادت شاهنشاه ولایت

مجلسی ره از کتاب روضة الواعظین و سایر کتب معتبره بسندهای معتبره از جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده که جابر گفت سؤال کردم از حضرت صادق مصدق جناب پیغمبر حق ع از ولادت با سعادت حضرت امیر المؤمنین ع حضرت فرمود آه آه سؤال کردی از بهترین کسیکه بعد از من متولد شده است دسنت حضرت مسیح در اد جار نخواهد شد بدرستیکه حقتعالی خلق کرده مراد علی را ع از یک نور پیش از انکه خلایق را بیافریند به پانصد هزار سال پس ما در عالم ملکوت تسبیح و تقدیس حقتعالی نمودیم پس چون حقتعالی آدم ع را آفرید ما را در صلب او قرار داد پس مرا در جانب راست او قرار گرفتم و علی ع در جانب چپ او پس ما را نقل کرد از صلب آدم ع بسوی اصلاب طاهره وارحام طیبه پس مرا از صلب پاکیزه بیرون آورد که او عبد الله بن عبد المطلب بود و در بهترین رحمی قرار داد که انرحم آمنه بود پس علی ع را از صلب طاهری بیرون آورد که او ابو طالب ع بود و در بهترین رحمی قرار داد که انرحم فاطمه بنت اسد بود پس حضرت فرمود ای جابر پیش از انکه علی ع در شکم مادرش قرار گیرد در زمان او مردی عابد زاهد بود او را مثرم بن دعیب میگفتند و در عبادت و زهد مشهور افاق بود و در مدت صد و نود سال حقتعالی را بصدق و اخلاص عبادت کرده بود و از خدا برای خود حاجتی نطلبیده بود روزی از برد رد کار خود سؤال کرد که دوستی از دوستان خود را باو بنماید پس حقتعالی ابوطالب ع را بنزد او فرستاد چون مثرم ابو طالب را ع دید و انوار جلالت در جبین او مشاهده نمود برخواست و سر او را بوسید و او را در پیش روی خود نشانید و گفت تو کیستی خدا ترا رحمت کند ابو طالب ع فرمود منم مردی از اهل تهامه پرسید

از کدام شهر تهامه ابو طالب گفت از مکه پرسید از کدام قبیله ابو طالب گفت از فرزندان عبد مناف پرسید
از کدام شعبهٔ عبد مناف گفت از فرزندان هاشم چون راهب این نسب بزرگوار را شنید برجست و بار دیگر
سر انسرور را بوسید و گفت حمد و سپاس میکنم خداوندیرا که مسئلت مرا بمن عطا فرمود و مرا از دنیا
نبرد تا وصی از دوستانگو درا بمن نمود پس گفت بشارت باد ترا که حقتعالی مرا در باب تو الهام کرده است
ابو طالب گفت ان بشارت کدام است مرثم گفت فرزندی از صلب تو بیرون خواهد آمد که او ولی خدا
و پیشوای متقیان و وصی رسول پروردگار عالمیان باشد چون ان فرزند را دریابی سلام مرا باو برسان و بگو
باو که مرثم ترا سلام میرساند و گواهی میدهد بوحدانیت خدا و انکه او را شریکی نیست و شهادت میدهد که
محمد ص بنده و رسول خداست و تو وصی بحق اوئی و بمحمد ص تمام میشود پیغمبری و بتو تمام میشود وصایت
او چون ابو طالب این بشارت را شنید قطرات اشک از دیده او بارید و گفت بگو که ان مولود چه نام دارد
گفت نام او علی ع است ابو طالب گفت حقیقت گفتار بر من ظاهر نمیشود مگر به برهان هویدا و دلیل واضحی که
مشاهده نمایم مرثم گفت چه چیز میخواهی که برای تو در این وقت سؤال کنم که حق تعالی بتو عطا کند تا بدانی که
من صادقم در گفتار خود ابو طالب گفت در این وقت طعامی از بهشت میخواهم که از برای من حاضر شود
پس راهب مشغول دعا شد و هنوز دعای او تمام نشده بود که طبقی نزد ایشان حاضر شد که در
ان طبق رطب و انگور و انار بهشت بود پس ابو طالب اناری را برداشت و شاد و خندان برخواست

و بمنزل خود مراجعت

و بمنزل خود مراجعت و ان انار را تناول نمود حقتعالی از ان انار آبی در صلب او آفرید در همان شب با فاطمه
بنت اسد مقاربت نمود و از حبل ابی طالب ع حامله شد و چون ان نطفهٔ مبارکه در رحم فاطمه قرار گرفت باز
از مهابت انحضرت زمین بحرکت در آمد و چند روز متزلزل بود قریش را از این سبب فزع عظیمی حاصل شد
و گفتند برخیزید که بتهای خود را ببریم بر سر کوه ابو قبیس و از ایشان سئوال کنیم شاید این زلزله را از ما زایل
گردانند چون بتها را بر کوه ابو قبیس بالا بردند زلزله شدید تر شد و سنگها از کوه در گردید و اجزای کوه از هم
پاشید و بتها بر رو درافتادند چون این حالت را مشاهده کردند متحیر گردیدند و گفتند این بلائیست که ما را
رهائی از ان ممکن نیست و در این حال ابو طالب ع بر کوه برآمد و از انحالت پروا نمیکرد پس گفت
ایها الناس بدرستیکه حقتعالی در این شب حادثه پدید آورده است و خلق مبارکی آفریده است که اگر او را
اطاعت نکنید و اقرار بولایت او ننمائید و شهادت بامامت او ندهید این زلزله هرگز از شما ساکن نگردد
و یک خانه در تهامه از برای شما نماند قریش گفتند ای ابو طالب انچه بفرمائی ما میکنیم و اطاعت مینمائیم
پس ابو طالب ع بگریه آمد و دست بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد الهی و سیدی اسئلک بالمحمدیة
المحمودة و العلویة العالیة و بالفاطمیة البیضاء الا تفضلت علی
تهامة بالرأفة و الرحمة یعنی خداوندا و سیدا سئوال میکنم از تو بحق ملت محمد ص که
پسندیده است و طریقهٔ علی ع که بلند مرتبه است و طریقهٔ فاطمه که روشن و نورانیست که البته تفضل

از اهل منبر گردید
استماع از بعضی فضلاء
که هر گاه کسی در وقت حاجت یا [illegible]
هر روز یکصد و ده مرتبه
اسم سامی و نام مبارک گرامی
حضرت شاه ولایت و نور
هدایت امیر المؤمنین و
امام المتقین اعنی علی
ابن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه را بعد از نماز
صبح بخواند بمراتب عالیه از
برکت اسم مبارک همایون
آن حضرت انشاء الله تعالی برسد
باین قسم بخواند یا علی
یا علی یا علی یا علی
الاحقر عاد ارم یادگار
جناب مستطاب حاجی شیخ محمد
طهرانی اخوی جناب مستطاب
حاجی ملا باقر طهرانی [illegible]

ولادت امیر المؤمنین

کنی بر اهل تهامه برافت و رحمت آن حضرت فرمود بحق آنکه دانها را شکافته و گیاها از
آن بیرون آورده و خدا دیگر آفریده است سوگند یاد میکنم که جمیع عرب این کلمات را شنیدند در جاهلیت
هر شنیدند که اینها را زمیداد یا این کلمات خدا را دعا میکردند و دعای ایشان مستجاب میشد و حقیقت و معنی
این کلمات را نمیدانستند پس چون شب ولادت با سعادت حضرت امیر المؤمنین ۴۶
شد روشنی عظیمی از آسمان پیدا شد و نور ستارها مضاعف گردید پس قریش از مشاهده
این احوال متعجب گردیدند و گفتند در آسمان حادثه غریبی حادث گردیده است و ابوطالب
از خانه بیرون آمده در کوچها و بازارهای مکه میگشت و باواز بلند میگفت ایها الناس تمام
شد حجت خدا چون مردم ابوطالب را دیدند بسوی او دویدند و پرسیدند که این چه نور است که
ما در آسمان مشاهده میکنیم ابوطالب گفت بشارت باد شما را که ظاهر شد در این شب دوستی
از دوستان خدا که حقتعالی در او کامل خواهد گردانید خصلتهای خیر را و باو ختم خواهد کرد اوصیای
پیغمبران را و او پیشوای متقیانست و یاری دهنده دین خداوند عالمیانست و برآزنده مشرکان
است و بخشم آورنده منافقانست و زینت عبادت کنندگانست و وصی پیغمبر آخر الزمان
است و پیشوای هدایت است و نجم فلک رفعت است و کلید علم و حکمت است و هلاک کننده

شرک و شبهات

شرک و شبهاتست و جان پیغمبرانست و سرور دین است پس ابوطالب بعد از این کلمات
و الفاظ را گفت تا صبح شد پس ابوطالب روز از قوم خود غایب گردید جابر گفت یا رسول الله ۴۲
بکجا رفت حضرت فرمود که طلب مثرم رفت و او در وقت میافته بود در کوه لکام پس
ای جابر آنچه پرسیدی از غیر اهلش که این از اسرار مکنونه و علوم مخزونه حقتعالی است و مثرم کسی بود که
وصف کرده بود برای ابوطالب غاری را در کوه لکام و گفته بود که اگر خواهی مرا یابی بآن موضع بیا که مرا در آنجا
خواهی یافت چون ابوطالب بسوی آن غار رفت و داخل شد مثرم را دید که مرده است و خود را در جامه
پیچیده رو بقبله خوابیده است و دو مار یکی سیاه و یکی سفید نزد او نشسته اند و نمیگذارند
که آسیبی از جانوری باو برسد و او را حراست مینمایند و چون مارها ابوطالب را
دیدند در غار پنهان شدند و ابوطالب نزدیک مثرم رفت و گفت السلام علیک
یا ولی الله و رحمة الله و برکاته پس حقتعالی بقدرت کامله خود مثرم را
زنده گردانید و برخاست و دست بروی خود مالید و گفت اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و ان علیا ولی الله و الامام بعد نبی الله پس ابوطالب گفت بشارت
باد ترا که علی بر زمین آمد مثرم گفت چه علامت ظاهر شد در شبی که او بوجود

امّا ابو طالب گفت چون ثلثی از شب گذشت فاطمه را درد زائیدن گرفت گفتم با وی که چه میشود
ترا ای بهترین زنان گفت اضطرابی در خود مشاهده مینمایم پس بر او خواندم اسم اعظم
الهی را که در آن نجات از همه دردهاست تا آنکه اضطراب او ساکن گردید پس با وی گفتم
که من بروم و جمعی از زنان بیاورم که ترا در این امر معاونت نمایند در این بین هم گفت
آنچه میخواهی بکن ای ابو طالب چون برخاستم از کنار خوانه صدای هاتفی را شنیدم که
گفت باش ای ابو طالب که دستهای آلوده بگناه ببدن مطهر او نمیرسد ناگاه دیدم
چهار زن پیدا شدند و جامهای مانند حریر سفید پوشیده بودند و بوی ایشان از مشک
نیکوتر بود و چون داخل شدند گفتند السلام علیک ای زنی که دوست خدائی
پس فاطمه ایشان را جواب گفت و در پیش روی او نشستند و غالیه دانی بیرون آوردند
از نقره و او را دلداری و یاری کردند تا حضرت امیر المؤمنین ع متولد شد چون آنحضرت
متولد شد من نزدیک او رفتم ناگاه دیدم که بسجده رفته است مانند خورشید تابان
نوری از او ساطع است و میگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً
رَسُولُ اللّٰهِ وَ اَنَّ عَلِیّاً وَصِیُّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ بِمُحَمَّدٍ یَخْتِمُ اللّٰهُ النُّبُوَّةَ
وَ بِی یَتِمُّ الْوَصِیَّةُ وَ اَنَا اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ پس یکی از آن زنان دست دراز

کرد و او را از زمین

کرد و او را از زمین برگرفت و بدامان خود گذاشت چون نظر آنحضرت بر روی
او افتاد بزبان فصیح گفت السلام علیک ای مادر او در جواب گفت و
علیک السلام ای فرزند گرامی حضرت گفت چه خبر داری از پدر من گفت
در نعمتهای حق تعالی میگردد و بقرب و وصال او تنعم مینماید چون این سخن را
شنیدم بیتاب شدم و گفتم ای فرزند گرامی مگر من پدر تو نیستم گفت بلی
تو پدر منی و من و تو هر دو از صلب او بهم رسیده ایم و این مادر من است حوا
چون این سخن را شنیدم از شرم حضرت حوا سر خود را بردای خود پوشیده
و در زاویه خوانه پنهان شدم پس زن دیگر به نزدیک او آمد و ظرف غالیه
را در دست داشت و علی ع را گرفت و چون نظر آنحضرت بر روی او افتاد
گفت السلام علیک ای خواهر من آن زن گفت و علیک السلام ای
برادر من پس حضرت فرمود که از عم من چه خبر داری گفت حال او نیکو است
و ترا سلام میرساند در این حال من گفتم ای فرزند این خواهر کیست و آن عم
کیست حضرت فرمود که این مریم دختر عمران است و عم من عیسی ع بن مریم است
پس آن زن بوی خوشی از آن ظرف بیرون آورد و آن طیب را

بان بوی خوش مطیب گردانید پس زن دیگر او را گرفت و در جامه که با
خود آورده بود بپیچید ابوطالب گفت من در این حال گفتم که اگر او را در این وقت
ختنه میکردم برای او آسان تر بود زیرا که سنت عرب در آن وقت چنین بود که
فرزندان خود را ختنه میکردند پس آن زن گفت ای ابوطالب این فرزند طاهر
و مطهر است وی نمی چشد او گرمی آهن را در دنیا مگر در دست کسی که خدا و رسول
و ملائکه آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها او را دشمن میدارند و لعنت میکنند
و آتش جهنم مشتاق اوست ابوطالب گفت که آن مرد کیست از زنان گفتند
او ابن ملجم مرادی است لعنه الله که او را در کوفه شهید خواهد کرد بعد از سی و سه سال
از وفات محمد صلی الله علیه و آله ابوطالب گفت در این حال حضرت رسالت بخانه در آمد
و آنحضرت را از دست آن زنان مطهره گرفت و دست او را بدست مبارک خود
گرفت و سخنان بسیار با او گفت و علی ع نیز اسرار بسیار با آنحضرت گفت پس آن زنها
غائب شدند و من ایشان را ندیدم در خاطر خود گفتم کاشکی آن دو زن دیگر را
می شناختم در این حال حضرت امیرالمؤمنین ع بالهام ربانی گفت ای پدر زن
اول حوا مادر عالمیان بود و زن دوم مریم دختر عمران بود و آن زنی که
مرا در جامه بپیچید آسیه زن فرعون بود و آن زنی که مرا خوشبو گردانید مادر

موسی بن عمران بود پس برو در این وقت بسوی میثرم و او را بشارت ده بولادت
من و آنچه دیدی و شنیدی باو باز گو و او در فلان غار است در فلان موضع و خبر این
مار نیز بمن گفت پس من بنزد او رفته ام و احوال او این بود که بتو گفتم
و چون از سخنان خود با حضرت رسول ص فارغ شد بحال طفولیت خود برگشت و ساکت
گردید چون میثرم این سخنان را شنید بسجده افتاد و شکر حق تعالی را بجا آورد و رو بقبله
خوابید و گفت جامه مرا بر روی من بپوشان چون جامه را بر روی او افکندم بسرای
باقی رحلت کرد و بحالت خود برگشت و سه روز در آنجا ماندم و هر چند با او سخن گفتم جواب
نشنیدم پس آن مارها بیرون آمدند و بسخن آمدند و گفتند السلام علیک یا ابا طالب
چون جواب سلام ایشان را گفتم گفتند برو و ملحق شو بولی خدا که تو از همه کس سزاوار
تری بحراست و محافظت او کن با ایشان که ستیزه کنند ما عمل شایسته او بیم میکنیم
ما را از نیکیهای عمل او خلق کرده است تا آنکه دفع کنیم از دشمنان او را و روز قیامت
و چون روز قیامت زنده شود یکی از ما در پیش روی او و دیگری در عقب او خواهیم بود
و راه نمای او خواهیم کرد بسوی بهشت پس ابوطالب علیه السلام بسوی مکه برگشت
مجلسی ره فرموده بعد از اتمام خبر مذکور باید که میتواند بود که این احوال در میان کعبه
واقع شده باشد تا آنکه با احادیث دیگر مخالفت نداشته باشد و در روایت شیخ

طوسی و علامه حلی و غیر ایشان از علما رضی الله عنهم سندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند
که فاطمه بنت اسد بیرون آمد از خانه و حضرت علی ابن ابی طالب ع را در دست خود
داشت و گفت ای گروه مردم بدرستی که حق تعالی برگزید مرا از میان خلق و تفضیل
داد مرا بر زنان برگزیده پیش از من بوده اند تفضیلی دارد تا آنکه گفت و زیاده
داد مرا بر جمیع زنان عالمیان که پیش از من گذشته اند زیرا که من فرزند آوردم در میان
خانه برگزیده او و سه روز در آن خانه محترم ماندم و از میوه های بهشت تناول کردم و چون
خواستم بیرون آیم هاتفی از عالم غیب ندا کرد ای فاطمه این فرزند بزرگوار را علی نام
کن بدرستی که منم خداوند علی اعلی و نام او را از نام خود اشتقاق نمودم و
او را باداب حسنه خود تادیب نموده ام و بر علوم پنهان خود مطلع کرده ام و در
خانه محترم من متولد شده است و اول کسی است که اذان خواهد گفت و بتها را
خواهد شکست و آنها را از بالای کعبه بزیر خواهد انداخت و او است امام و پیشوای
بعد از حبیب من و پیغمبر من و برگزیده من از جمیع خلق من که محمد ص رسول منست و او
وصی او خواهد بود پس خوشا حال کسیکه او را دوست دارد و یاری کند و وای
بر کسیکه فرمان او نبرد و یاری او نکند چون او را بخانه آوردند حضرت رسول ص
آمدند و حضرت امیر ع را گرفتند و در دامن گذاشتند چون نظر حضرت امیر ع بر جمال حضرت

رسول الله صلعم

رسول صلعم افتاد شاد و خندان گردید و گفت السلام علیک یا رسول الله صلعم
و رحمة الله و برکاته پس بقدرت حق تعالی شروع کرد بتلاوت سوره مؤمنون و گفت
بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون
و قرائت نمود تا اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم
فیها خالدون پس حضرت فرمود بخدا سوگند تو امیر و پادشاه ایشانی
و آذوقه علم و حکمت بایشان میرسانی و بخدا سوگند که تو راه نمای ایشانی و بتو
هدایت می یابند ایشان پس حضرت رسول صلعم فاطمه بنت اسد را گفت که برو و عم
او حمزه را بشارت بده بولادت او فاطمه گفت که چون من بروم که او را شیر خواهد
داد حضرت فرمود که تو برو که من او را سیر و سیراب میگردانم پس حضرت زبان مبارک
خود را در دهان او گذاشت و دوازده چشمه از زبان معجز نشان حضرت در دهان
حضرت امیر المؤمنین ع جاری شد و باین سبب آن روز را ترویه گفتند و چون
فاطمه برگشت دید که از علی بن ابی طالب ع نوری ساطع است که اطراف آسمان را
روشن گردانیده است پس آنحضرت را بعادت اطفال دیگر بجامه پیچید و بست و بندها
آنحضرت بقوت ربانی آنجامه را از هم درید و دست خود را بیرون آورد پس فاطمه
جامه محکم تر آورد و باز آنحضرت را بآن جامه پیچید و بست و حضرت همه را نوشا کرد
و جامه را پاره کرد پس شش جامه دیبای محکم حاضر کرد و آنحضرت را در آن جامها پیچید
پس پوست محکمی بر روی آن جامها پیچید و باز آن شیر خدا بقوت ربانی همه را
از هم درید و بقدرت حق تعالی بسخن در آمد و گفت ای مادر دست مرا مبند که میخواهم

میخواهم دستهای خود را بدرگاه خدا بتضرع و دعا بردارم و با انگشتان خود ابتهال
و تبتل نمایم ابوطالب چون اینحالت را مشاهده نمود فاطمه را گفت که دست از او ع
بردار که کار او عجب است و مانند فرزندان دیگر نیست چون روز دیگر شد رسول خدا صلعم
بنزد فاطمه آمد و حضرت امیر المؤمنین ع را از او گرفت و در دامن گذاشت و باز
حضرت امیر المؤمنین ع بر آنحضرت سلام کرد و خندید و بشاشت و شادی کرد و اشاره
نمود که از آنچه دیروز بمن دادی باز عطا کن پس فاطمه شادی کرد و گفت بحق
خداوند کعبه که حضرت رسول صلعم را شناخت و باین سبب آن روز را عرفه گفتند
یعنی حضرت امیر المؤمنین ع رسول خدا صلعم را شناخت چون سیوم شد که روز دهم ذی الحجه
باشد ابوطالب در میان مردم ندا کرد که حاضر شوید برای ولیمه فرزند من علی ع و سیصد شتر هزار گوسفند
و هزار گوسفند و گاو از برای اطعام مردم ذبح کردند و جمیع اهل مکه را از آن طعام خورانید و
ندا کرد در میان مردم که هرکه خواهد از طعام فرزند من علی ع تناول نماید هفت شوط
بر دور خانه کعبه طواف کند و بیاید و بر فرزند من علی ع سلام کند که حق تعالی او را
شریف و بزرگوار گردانیده است و بعد از آن از ولیمه تناول نماید پس باین سبب روز غدیر را
تعظیم و تکریم کردند و آنرا عید گردانیدند و تربیت در آنحضرت مقرر شد و در آنوقت سن مبارک حضرت رسول صلعم
سی سال بود و آنحضرت را بسیار دوست میداشت و میفرمود که گهواره او را نزدیک رختخواب
خواب من بگذارید و خود متوجه تربیت آنحضرت میشد و جسد مطهر آنحضرت را میشست
و شیر در گلوی او میریخت و در وقت خواب گهواره او را میجنبانید و در بیداری

با او سخن میگفت

با او سخن میگفت و او را بر سینه مبارک خود می چسبانید و میفرمود که این برادر من
و ولی و یاور من و برگزیده و ذخیره من منست و پشت پناه من است و وصی و شوهر
دختر برگزیده منست و امین من است بر وصیتها و علوم من و جانشین بحق است
در امت من و پیوسته آنحضرت را بر میداشت و در کوههای و وادیهای مکه میگردانید
و پیوسته علوم و اسرار الهی را بر گوش جان او میخواند مجلسی ره بعد از ذکر این حدیث
میفرماید که تاریخ ولادت آنحضرت در این حدیث مخالف اخبار و اقوال گذشته است
و محتمل است که بنای این حدیث بر نسیء بوده باشد یا آنکه در سال ولادت آنحضرت
قریش حج را در ماه شعبان کرده باشند و آنرا ذی الحجه نامیده باشند چنانچه در ولادت
حضرت رسالت پناه صلعم بآن اشاره نمودیم تمام شد کلام ایشان رب صل علی محمد و آل محمد

بسم الله الرحمن الرحيم في كتاب انوار النعمانية قال السيد ره روى صاحب بستان الكرامة
ان النبي صع واله كان جالسا وعنده جبرئيل ع فدخل علي عليه السلام فقام له جبرئيل ع
فقال النبي ص اتقوم لهذا الفتى فقال له نعم ان له علي حق التعليم فقال له النبي ص كيف
ذالك التعليم يا جبرئيل فقال لما خلقني الله تع سالني من انت وما اسمك ومن انا
وما اسمي فتحيرت في الجواب وبقيت ساكتا ثم حضر هذا الشاب في عالم الانوار وعلمني
الجواب فقال قل انت ربي الجليل واسمك الجليل وانا العبد الذليل واسمي جبرئيل
ولهذا قمت له وعظمته فقال النبي ص كم عمرك يا جبرئيل فقال يا رسول الله صلى الله عليه واله
يطلع نجم من العرش في كل ثلثين الف سنة مرة وقد شاهدته طالعا ثلثين الف مرة

اعد ذكر نعمان لنا ان ذكره   هو المسك ما كررته يتضوع

في الامالي للصدوق ره عن حذيفة اليماني عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال علي بن ابي طالب عليه السلام خير البشر ومن ابى فقد كفر وفيه عن الاعمش عن عطاء قال سالت عايشة عن علي بن ابي طالب فقالت ذاك خير البشر ولا يشك فيه الا كافر

في نهج البلاغة ومن خبر ضرار بن ضمرة الضبائي عند دخوله على معوية ومسئلته عن امير المؤمنين عليه السلام قال فاشهد لقد رايته في بعض مواقفه وقد ارخى الليل سدوله وهو قائم في محرابه قابض على لحيته يتململ تململ السليم ويبكي بكاء الحزين ويقول يا دنيا يا دنيا اليك عني ابي تعرضت ام الي تشوقت لا حان حينك هيهات غري غيري لا حاجة فيك قد طلقتك ثلثا لا رجعة فيها فعيشك قصير وخطرك يسير واملك حقير آه من قلة الزاد وطول الطريق وبعد السفر وعظيم المورد تمت

وكان ولي العهد بعد محمد صلى الله عليه وآله علي وفا كل المواطن صاحبه
وصي رسول الله حقاً وجاره واول من صلى ومن لاذ جانبه
از مهر علي هر كه بدل تخمي كشت حقا كه هر چند بود تمام افعالش زشت
بي پرسش بي سؤال و بي خوف عذاب از دار فنا برندش يكسر به بهشت

در عیون الحجوة نقل است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع زنی را دید که مشک آبی بر دوش دارد و مهر دمشک را
از او گرفتند و با او رفتند با جائیکه او میخواست برسانند و در راه احوال او را سؤال نمودند گفت که علی ابن ابیطالب ع
شوهر مرا به بعضی از سرحدها فرستاده کشته شده و یتیمی چند نزد من گذاشته من چیزی ندارم و مضطر شده ام که
نزد مردم میکنم حضرت برگشتند و در آن شب اضطراب داشتند تا صبح چون صبح شد زنبیل بزرگی برداشت آرد و گوشت
و خرما و انواع طعامها کردند و در خانه آن زن روانه شدند بعضی از اصحاب التماس کردند که بما دهید همراه شما بیاوریم فرمود
که کسی حامل وزر من در آخرت نخواهد بود چون بخانه آن زن رسیدند در را کوفتند زن گفت که کیست
فرمود که من آن بنده ام که دیروز مشک آبرا برای تو برداشتم در را بگشا که برای اطفال تو چیزی آورده ام آن زن گفت
که خدا از تو راضی شود و میان من و علی ابن ابیطالب حکم کند پس در را گشود حضرت داخل شده فرمودند که من میخواهم کسب ثواب
بکنیم با بگذار که من خمیر کنم و نان بپزم و تو اطفال را ساکت نما یا من اطفال را ساکت نمایم و تو نان بپز
گفت من در نان پختن صاحب قوت ترم شما اطفال را ساکت کنید پس آن زن آرد را خمیر کرد و حضرت گوشت را کباب کنند
و گوشت و خرما و غیر آن لقمه میکردند و بدهان اطفال میگذاشتند و هر لقمه که بایشان میدادند میفرمودند که
ای فرزند علی ابن ابیطالب را حلال کن و چون خمیر برآمد زن گفت که ای بنده خدا بیا و تنور را برافروز حضرت متوجه بر
افروختن تنور شدند در آن حال زنی که بخانه آمد حضرت را شناخت بآن زن گفت که این امیر المؤمنین ع است